

**سلام بر مهر . سلام بر فصل آموختن . سلام بر کلاس ها ، مدرسه ها . سلام بر دانش آموز . بار دیگر مهر دامن گشوده است . آغوش باز کرده است تا فرزندان خود را در پناه گیرد . تا بیاموزد درس زندگی را ، شدن و تکامل را . فرزندان این میهن در دامان مهر او پرورش یافته و می یابند . برماست که گرامی داریمش . در شرایطی ما فرزندان ما میهن در مدرسه و دانشگاه با سلاح آگاهی به نبرد با جهل و سیاهی خواهیم رفت که حاکمیت بر گسترش سرکوب ، تفتیش ، سانسور ، تبلیغات زهر آگین از سویی و تفکیک جنسیتی ، محرومیت از تحصیل ، فقر ، تحمیل بیکاری از سویی دیگر ، سعی در عقب نگهداشتن جامعه ما دارد . دوستان . خواهران . برادران : زمان آن رسیده است که با ایجاد ارتباطات گروهی فصل نوینی در تاریخ میهن مان بگشاییم . سلام بر مهر . سلام بر آگاهی . سلام بر آزادی**

نبرد سه اسلام در سوریه و منطقه:

سرمقاله

## اسلام فقه‌های شیعه - (سلام سلفی گری و وهابی گری) ارجماع عرب - (سلام سکولار ترکان ها)

۱ - جنبش آزادی خواهانه و دموکراتیک بهار عربی:

از دو سال قبل و به موازات اعتلای جنبش بهار عربی که از کشور تونس آغاز شد و از کشوری به کشور دیگر عربی ساری و جاری گردید، جنبش آزادی خواهانه و دموکراتیک رو به رشد نهاد، این اعتلای طوفان زای جنبش دموکراتیک بهار عربی باعث گردید تا تمام خلق عرب را از خواب ۵۰ ساله گذشته بیدار کند و یک بار دیگر «خودآگاهی ملی و فرهنگی و سیاسی» در ملت عرب حلول کند و ملل عرب فرای تمام مرزبندی های سیاسی و جغرافیایی و فرهنگی که با هم دارند خود را یک «ملت واحد» بدانند و حتی اگر کوچکترین موجی در کشور تونس اتفاق بیافتد، کمتر از یک سال می تواند تمامی این دریا را گرفتار تلاطم کند و این موضوع اعلام معجزه‌انی است که برای اولین بار - عبدالرحمن ابن خلدون تونسی- در قرن هشتم و در مقدمه کتاب «تاریخ العبر» خود مطرح کرد.

ادامه در صفحه دوم

## جنبش آزادی خواهانه بهار عربی در کشاکش سه فرآیند مختلف اعتلا، رکود و انحراف

فرآیندهای سه گانه جنبش های بهار عرب: هر چه زمان بیشتری بر جنبش بهار عربی می گذرد به خاطر فرسایشی شدن جنبش و دخالت های بین المللی و منطقه‌انی، پروسس جنبش بهار عربی دچار تحولات کیفی می شود که در یک نگاه کلی می توانیم این تحولات کیفی را در سه فرآیند خلاصه کنیم: ۱- فرآیند اعتلای ۲- فرآیند رکودی ۳- فرآیند انحرافی.

۱ - فرآیند اعتلای: فرآیند اول فرآیند اعتلای جنبش های بهار عربی است که این فرآیند در کشورهای تونس و مصر به صورت مشخص به انجام رسید. مشخصه این فرآیند جنبش عبارتند از:

الف - مضمون آزادی خواهانه و دموکراتیک جنبش؛

ب - وابستگی تمام عیار سیاسی و نظامی و اقتصادی دیکتاتورهای حاکم بر این دو کشور (یعنی بن علی و مبارک)؛

ج - غیر قهرآمیز بودن مبارزه جنبش آزادی خواهانه در این دو کشور؛

د - مردمی بودن جنبش توسط استراتژی بسیج توده‌انی؛

ادامه در صفحه ۷

## مانیفست اندیشه های نشر مستضعفین

اسلامیات - اقتصادیات - سیاسیات - اجتماعیات - اخلاقیات - فلسفیات، نشر مستضعفین در ترازوی سی و پنج سال تجربه گذشته خود

به مناسبت سرآغاز چهارمین سال نشر مستضعفین - بخش آخر

و - فلسفیات نشر مستضعفین: منظور ما از فلسفیات نشر مستضعفین اشاره به تئوری عام در اندیشه نشر مستضعفین می باشد که اصطلاحاً، این تئوری عام را فلسفه می نامند. البته برای بررسی مؤلفه فلسفیات نشر مستضعفین بهتر است ابتدا به بررسی فونکسیون فلسفیات در پراکسیس اجتماعی و پراکسیس تشکیلاتی بپردازیم چراکه تا زمانی که ما نتوانیم به کشف مثبت فونکسیون وجود فلسفیات در عرصه پراکسیس اجتماعی و پراکسیس تشکیلاتی برسیم، امکان تبیین فلسفیات نشر مستضعفین برای ما وجود نخواهد داشت. در این رابطه قبل از هر چیز باید به رابطه بین جهان بینی و مؤلفه های اسلامیات و اجتماعیات و سیاسیات و اخلاقیات و اقتصادیات توجه کنیم. برای فهم این رابطه باید مقدماتاً به این اصل توجه داشته باشیم که: «انسان چه در عرصه رابطه فردی و چه در بستر زندگی جمعی همیشه آنچنانکه جهان را تماشا می کند و می بیند، زندگی می کند» و در همین رابطه بوده که همیشه نمایندگان غاصب قدرت اجتماعی یعنی «زر و زور و تزویر» برای اینکه بتوانند حاکمیت غاصبانه خود را بر توده ها تحمیل بکنند، می کوشیدند تا با تبیین آسمانی این حاکمیت غاصبانه، زمینه مشروعیت و توجیه این حاکمیت غاصبانه زمینی را فراهم کنند.

ادامه در صفحه ۱۲

## در صفحات دیگر:

- مبانی تئوریک حزب - بخش ۱۳
- اسلام شناسی - قسمت ۱۶
- تفسیر سوره انسان - قسمت آخر
- اسلام شناسی علی در ترازوی نهج البلاغه - قسمت سوم

وجود خود) - ملت واحد عربی- را در برابر اسرائیل احساس بکنند، تکوین کشور اسرائیل با همه آن هزینه که برای مردم فلسطین به همراه داشت اما به صورت غیر مستقیم برای مردم عرب ره آورد دیگری داشت و آن‌ها را به خود آورد و به «خودآگاهی عربی و فرهنگی» رساند و در میان دیگر ملل آن‌ها (و در برابر قوم بنی اسرائیلی که همه چیز آن‌ها را به چالش کشیده بود) را هویت بخشید.

در سایه این خودآگاهی بود که در تاریخ اسلام (بعد از ۱۴ قرن) مردم عرب به صورت ملت عرب در آمدند و از این مرحله بود که تصاویر چهره‌هایی چون - جمال عبدالناصر مصری- در یک شب از شمال آفریقا تا جنوب خلیج فارس به توسط ملت عرب در سطح ماه قرار می‌گیرد و به موازات تکوین این ملت عرب بود که امپریالیسم و صهیونیسم به وحشت افتادند و به صورت مشترک کوشیدن به جنگ این ملیت «تازه هویت یافته» بیابند! تمامی نبردهای پنهان و آشکاری که امپریالیسم و صهیونیسم در طول یک قرن گذشته با عرب‌ها کردند در جهت نابود کردن هویت ملت عربی بود و تلاش بر تقسیم آنها به یک سری کشورهای پراکنده که همه چیز هستند جز ملتی با هویت فرهنگی - تاریخی عرب. امپریالیسم و صهیونیسم از ۵۰ سال پیش در این نبرد موفق شدند و تقریباً توانستند دوباره - خودآگاهی ملی- را که با تکوین کشور اسرائیل در قلب ملت عرب بوجود آمده بود، از بین ببرند و به جای آن کشورهای متخاصم و مذهب‌هایی متفاوت جایگزین گردانند و جنگ مذهب و جنگ‌های مرزی را جایگزین وحدت عربی نمایند، این تفرقه و تشتت قومی می‌رفت تا آن‌ها را برای تکوین خاورمیانه بزرگ که در راستای نظم نوین جهانی امپریالیسم به سرکردگی امریکا قرار داشت به کلی نابود کند، اما نخستین پیامی که با شکل‌گیری جنبش اجتماعی «بهار عربی» برای مردم عرب به همراه آورد؛ احیای مجدد «خود آگاهی ملت عربی» بود که آن را مانند یک انبار باروت در جهان عرب (از تونس در شمال آفریقا تا بحرین و یمن در جنوب خلیج فارس) منفجر کرد.

## ۲ - سوریه و تضادهای منطقه:

بیداری ملیت واحد عربی در بستر جنبش آزادی‌خواهانه و دموکراتیک بهار عرب رو به اعتلا بود که تمام جهان سرمایه داری (به سرکردگی امپریالیسم امریکا و صهیونیسم بین‌الملل) و ارتجاع منطقه به رهبری عربستان سعودی و قطر، در برابر آن به صف آرائی جدید اقدام کردند، تلاش سه جناح جهانی و منطقه‌ای این بود تا به هر طریق بتوانند این ملت عربی جدید و این خودآگاهی را که در حال تبدیل به یک طوفان است، مهار کنند و در این مرحله از طرف این سه جناح دسیسه‌ها و توطئه‌ها برای انحراف جنبش دموکراتیک بهار عربی وارد حرکت این جریان شد و هر جناح سعی در مسخ و انحراف این طوفان داشتند، به موازات این که جنبش آزادی‌خواهانه و دموکراتیک بهار عربی از کشوری به کشور دیگر عربی جریان پیدا می‌کرد (اگرچه مضمون جنبش صورتی واحد و دموکراتیک داشت اما با توجه به خود ویژگیهای ظرف کنکریته عربی این جنبش) در هر کشور نیز فونکسیون مشخص به همراه داشت که به موازات آن در جنبش اجتماعی تغییرات خاصی به آرایش تضادها در آن کشور مشخص عربی می‌داد. در رابطه با - خصوصیات آرایش تضادها- که در هر کشور عربی وجود دارد، باید بگوئیم که در هر کشور عربی تحولاتی که در تضادها بوجود می‌آید بر پایه موقعیت ژئوپلیتیکی صورت مشخص و کنکریته به خود می‌گیرد، که در میان این کشورها سوریه از همه مهمتر می‌باشد، کشور سوریه از یک طرف در قلب تضادهای منطقه‌ای قرار گرفته است و از طرف دیگر در قلب تضادهای بین‌المللی می‌باشد، او هم چنین از نظر تضادهای داخلی و به علت بافت متعدد قومی و مذهبی که این کشور دارد باعث شد تا سوریه

از نظر ابن خلدون؛ بزرگترین معجزه پیامبر اسلام بعد از قرآن «ایجاد وحدت» در بین قبائل پراکنده عرب و بادیه نشین در شبه جزیره عربستان بود، او با ایجاد وحدت در بین قبایل برای اولین بار توانست - در کنار اسلام و قرآن و مدینه النبی و رهبری خودش- یک «ملت» بسازد، امتی که پیامبر اسلام در بستر مدینه النبی و در طول ۲۳ سال (دوران مکی و مدنی) بر پا نمود او را موفق گردانید تا برای دومین بار در تاریخ بعد از موسی و امت او (قوم بنی اسرائیل) یک جامعه (یا ملت یا امت یا اجتماع مذهبی و دینی) در راستای نهضت توحیدی ابراهیم خلیل بر پا کند، اما متأسفانه پس از او و در مدت کمتر از ۲۵ سال ملت عرب (یا مدینه النبی یا امت اسلامی که تنها به منطقه شبه جزیره عربستان محدود می‌شد) در بستر کشور گشائی‌های بی‌در و پیکر و فتوحات قدرت طلبانه (که همگی معلول جایگزین شدن اسلام قدرت شبحین به جای اسلام حقیقت پیامبر بود) گرفتار نژادپرستی و تضاد فاحش طبقاتی شد. این دو آفت بود که آن ملت و امت ساخته پیامبر اسلام را از درون متلاشی کرد، هر چند عرب‌ها توانستند در دوران بنی امیه و بنی عباس بر جهان حکومت کنند و توانستند همه امپراطوری‌های بزرگ جهان (امثال امپراطوری ایران و روم و مصر و...) را تسلیم خود کنند و تمدن بزرگ عربی را با نام «تمدن اسلامی» صاحب شوند، ولی آنها با همه این تفاسیر دیگر نتوانستند امت و ملت عربی را که پیامبر بر پایه مدینه النبی و از بادیه نشین‌های جاهلیت در شبه جزیره عربستان خلق کرده بود، صاحب شوند! (حتی امام علی در طول حکومت خود تلاش کرد تا دوباره آن ملت و امت را باز تولید کند ولی به علت انحرافات و تضادهای گسترده و تبعیض فاحش نژادی و طبقاتی که به بتن فرهنگ مردم و جامعه رسوخ کرده بود، شکست خورد) در نتیجه ملت عرب برای ۱۴ قرن هویت جمعی خود را از دست دادند و مانند دوران جاهلیت به بادیه نشینی پرداختند و دوباره به صورت همان قبائل به جان هم افتادند (هر چند ترک‌های عثمانی برای مدت بیش از چهار قرن تحت هژمونی خود کوشیدند آن‌ها را هویت دوباره بخشند ولی به علت این که دولت عثمانی گرفتار نژاد پرستی و قدرت طلبی و هویت طلبی و تبعیض طبقاتی بود، در این راه شکست خورد) که این همه باعث گردید تا بعد از فرو پاشی امپراطوری عثمانی در جنگ اول بین‌الملل، امپریالیسم جهانی به سرکردگی انگلیس و امریکا از این بی‌هویتی و پراکندگی مردم عرب سوء استفاده کنند و یهودیان سراسر جهان را (که همیشه تاریخ هر چند به صورت پراکنده در جهان زندگی می‌کردند و بارها تا مرز نابودی فیزیکی پیش رفتند و حتی بخت النصر به قتل عام آن‌ها دست زد و تعدادی از آن‌ها هم که باقی مانده بودند به صورت اسیر به بابل آورد و تا زمانیکه کوروش هخامنشی آن‌ها را در بابل آزاد کرد آن‌ها در محاق مطلق تاریخی قرار گرفته بودند با همه این احوال این قوم که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم نخستین اجتماع دینی و مذهبی بودند که توسط موسی برای اولین بار در تاریخ بشر تکوین پیدا کردند در طول این تمام فراز و نشیب‌های وحشتناک تاریخی که بر آن‌ها گذشت بر عکس عرب‌ها توانستن ملیت خود را حفظ کنند و) که به صورت پراکنده در غرب زندگی می‌کردند و به این دلیل که همیشه از جانب کلیسا و مسیحیت و مردم در غرب برای تشکیل یک کشور مستقل بر آن‌ها فشار بود، لذا در بعد از جنگ اول جهانی هسته کشور اسرائیل را در قلب جهان عرب و تحت هژمونی صهیونیست‌ها تاسیس کردند! با این امید که اسرائیل بتواند در باز تولید پیوسته و گسترده هژمونی خود در خاورمیانه (از رود نیل تا آب‌های جنوب خلیج فارس) عمل نماید، با تکوین این هسته (ضد عرب و ضد اسلام) در قلب خاورمیانه و دنیای عرب و از آنجا که مردم اسرائیل قومی سرکش و ملت پرست و معتقد به آپارتاید مذهبی و نژادی و... بودند، باعث گردید تا مردم عرب را از خواب چهارده قرن خود بیدار کند و بار دیگر (البته به صورت عکسالعملی و واکنشی در

را در میان یک بحران سیاسی یافت، ترکیه با صف بندی جدیدی که به توسط بحران سوریه در منطقه وجود آمد، - دیوار شیعه از ایران تا عراق و سوریه که بیش از ۸۰٪ مرزهای ترکیه را با دنیای خارج تشکیل می‌دهند- آنها را به صورت یک دشمن مشترک در برابر خود قرار داد و این صف بندی معلول حمایت تمام قد ایران و عراق از دولت بشار اسد بود.

ج - به موازات این که ترکیه و حزب عدالت و توسعه در برابر صف بندی جدید قرار گرفت و حیات سیاسی خود را در گرو سوراخ کردن این دیوار پولادی می‌دید، جهت مقابله با آن کوشید که از یک طرف با حمایت تمام قد سیاسی و نظامی از مخالفین اسد در سوریه باعث سقوط دولت اسد گردد، دولت ترکیه در حمایت از مخالفین اسد به آنها علاوه بر حمایت لجستیکی و برپائی اردوگاههای نظامی تا مرز جنگ با سوریه و سقوط جنگنده این کشور توسط ارتش سوریه نیز پیش رفت، دولت ترکیه قصد داشت با حمایت ناتو خود را برای واکنش مناسب آماده سازد که حتی حمایت اقتصادی دولت‌های مرتجع عرب به رهبری عربستان و قطر با هر تلاشی که کردند به جایی نرسید، و نبرد نظامی مخالفین ارتش آزادی سوریه نیز که قرار بود توسط عملیات انتحاری شورای امنیت سوریه و با حمایت سازمان‌های امنیتی ترکیه انجام بگیرد (و پیش بینی دولت ترکیه این بود که خود بشار اسد هم در این جلسه حضور خواهد داشت) و نیز به موازات عملیات انتحاری شورای امنیت سوریه (که به کشته شدن وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش سوریه و رئیس شورای امنیت سوریه و... منجر شد)، تا عملیات نظامی جهت فتح دمشق به انجام برسد! اما طبق پیش بینی اشتباه سازمان امنیت ترکیه - بشار اسد در جلسه انتحاری شورای امنیت حضور نیافت و پروژه سرنگونی نظامی و کوتاه مدت ترکیه به شکست انجامید، و نیز دفاع همه جانبه ارتش سوریه از دولت بشار اسد تقریباً حمله نظامی - ارتش آزاد سوریه - را که دستپرورده دولت ترکیه است، در شهرهای دمشق و حلب به شکست کشانده است. از این مرحله دولت ترکیه کوشید تا در جهت سرنگونی فوری دولت بشار اسد از طریق فشار بر ناتو سیاست تجربه شده در لیبی را پیش ببرد که شکست طرح کوفی عنان و هم اینک تلاش جهت دریافت مجوز منطقه پرواز ممنوع در خاک سوریه توسط او دنبال شده است. تا کنون استراتژی دولت ترکیه به دلیل حمایت روسیه و چین از دولت بشار اسد به نتیجه نرسید و فرسایش بحران در سوریه و فشار روز افزون بر دولت ترکیه که به توسط هلال شیعی (ایران و عراق و سوریه) وارد می‌شود، مانع از آن گشته است که ترکیه موفق گردد.

د - دولت ترکیه پس از بن بست (استراتژی کوتاه مدت نظامی) در جهت سقوط دولت اسد، برای شکاف در دیوار پولادین هلال شیعی- اقدام به دیپلماسی انتحاری کرد و (جدا از عرف دیپلماسی بین‌المللی کوشید تا با دور زدن مالکی و دولت مرکزی عراق) با دولت منطقه‌ای کردستان - مسعود بارزانی- وارد رابطه سیاسی و اقتصادی مستقل بشود و با خرید نفت‌های قاچاق بارزانی و یا فرستادن وزیر امور خارجه خود به کردستان عراق بتواند تا جنگ بین اسلام سکولار ترک با اسلام فقه‌ای شیعه را وارد فاز جدیدی نماید که البته این بار هم تیر رجب طیب اردوغان به سنگ خورد، دولت ترکیه کوشید با تکیه بر دولت کردستان عراق از یکطرف به تضعیف دولت مرکزی عراق بپردازد تا توسط آن راهی برای خروج از حصار پولادین شیعه فقه‌ای پیدا کند و از طرف دیگر توسط کردستان عراق بتواند دو میلیون ونیم از مردم کرد سوریه را که از ارتش آزاد سوریه جدا شده بودند به مقابله با دولت بشار اسد تشویق کند، و دولت بشار اسد هم مقابلاً کوشید تا توپ فرستاده شده به زمین دولت سوریه را به زمین دولت ترکیه حواله کند؛ دولت بشار در مذاکره با کردهای سوریه (مانند کردهای عراق) به آن‌ها خودمختاری نسبی داد که این موضوع باعث گردید تا آتش در خرمن کردهای ترکیه بیافند (که ۲۵ میلیون نفر از جمعیت آن‌ها را تشکیل می‌دهند

در شرایط حساسی قرار بگیرد، برای فهم این حساسیت می‌خواهیم در این مرحله، با تاثیر جنبش بهار عربی در کشور سوریه و از زاویه تضادهای منطقه و نیز تاثیر آن در بحران سوریه شروع می‌کنیم، مقدمتاً به جایگاه جغرافیای سیاسی کشور سوریه باید توجه شود که از یک طرف با ترکیه و عراق مرزهای زمینی دارد و از طرف دیگر با اسرائیل و لبنان دارای مرز مشترک می‌باشد، او هم چنین با اردن نیز هم مرز است که همین جایگاه ویژه به تضادهای حاکم بر کشور سوریه حساسیت خاصی بخشیده است، زیرا قرار گرفتن این کشور در نوک پیکان تضاد اعراب و اسرائیل، و نقش استراتژیک این کشور در آرایش تضادهای حاکم در کشور لبنان و نیز پیوند این کشور با عراق و تشکیل «هلال شیعه» که از خلیج فارس تا مدیترانه ادامه پیدا می‌کند، موقعیت خاصی به تضاد شیعه و سنی در منطقه بخشیده است. لذا این جایگاه حساس ژئوپلیتیک سوریه آن چنان در عرصه تضادهای جهانی و بین‌المللی در شرق و غرب مهم است که بحران فعلی آن باعث گشت تا جهان در آستانه - نظم جدید بین‌الملل- قرار بگیرد، بحران سوریه در منطقه خاورمیانه باعث شد تا این کشور جولانگاه سه -اسلام سکولار ترک‌ها و اسلام فقه‌ای شیعه و اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب- به رهبری عربستان و قطر بشود! که در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم.

### ۳ - ترکیه و اسلام سکولار:

اگرچه برنده جنگ ۸ ساله ایران و عراق، کشور ترکیه بود که توانست بر پایه رابطه تجاری که با هر دو کشور داشت و سرریز صدها میلیارد دلار پولهای نفتی این دو کشور به خزانه خود، اقتصاد بحران زده ترکیه را که تا ورطه نابودی مطلق پیش رفته بود سر و سامانی بدهد، اما از نظر ما در ارتباط با سیاست ترکیه با بحران سوریه بازنده اصلی در بحران سوریه همین کشور ترکیه می‌باشد که در اینجا به تحلیل آن می‌پردازیم؛

الف - کشور ترکیه بعد از شکست دیپلماسی در جهت پیوند با اتحادیه اروپا و تضاد با سه همسایه مرزی یعنی ارمنستان و یونان و قبرس تصمیم داشت تا با پیروزی حزب عدالت و توسعه و با تکیه بر اسلام سکولار بتواند هژمونی سیاسی و اقتصادی خودش را در کشورهای منطقه و در راس آن‌ها کشورهای عربی اعمال کند، در آغاز شروع - جنبش بهار عربی- رجب طیب اردوغان به عنوان قهرمان صحنه خود را پس از سقوط - بن علی و مبارک و قذافی- وارد این کشورها کرد و کوشید تا در طی سخنرانی‌ها و مذاکره‌هایی که در این مدت در کشورهای فوق به انجام رساند، برتری اسلام سکولار خود را نسبت به اسلام اخوان مسلمین و اسلام وهابی‌گری و اسلام شیعه تبیین نماید، که البته در آغاز موفق گردید اما به موازات شروع بحران در سوریه شرایط و وضعیت ترکیه دچار یک تحول کیفی دیگری شد.

ب - کشور ترکیه (و حزب عدالت و توسعه و در راس آن‌ها رجب طیب اردوغان) در ادامه سیاست گذشته‌ای که از تونس و مصر و لیبی داشت، دوام موفقیت خود را در حمایت از اپوزیسیون دولت سوریه می‌دید که با شروع جنبش اپوزیسیون سوریه به حمایت بدون مرزبندی با آن پرداخت، که این موضوع باعث گردید تا ترکیه یکی از همپیمانان استراتژیک خود را (یعنی بشار اسد و حزب بعث سوریه) در منطقه از دست بدهد، تحلیل دستگاه حاکم سیاسی ترکیه پیروزی کوتاه مدت اپوزیسیون کشور سوریه بود لذا دولت ترکیه معتقد بود که این معامله با پیروزی اپوزیسیون سوریه (مانند تونس و مصر و لیبی) به سود ترکیه تمام خواهد شد، با حمایت تمام عیار روسیه و چین در عرصه بین‌المللی و حمایت ایران و عراق در عرصه منطقه‌ای و حمایت ارتش سوریه در حوزه داخلی سوریه از بشار اسد، سقوط زود هنگام بشار اسد ممکن نشد، و آن چنان که رجب طیب اردوغان پیش بینی می‌کرد تحقق پیدا نکرد و حزب توسعه و عدالت ترکیه تا چشم باز کرد خود

اسرائیل تا کنون ده‌ها بار شهرهای بوشهر و نطنز و ... را مانند صنایع اتمی عراق و سوریه بمباران کرده بود.

ب - رژیم مطلقه فقهانی به موازات تضعیف حزب الله لبنان دیگر نمی‌تواند در عرصه دیپلماسی در منطقه که بر پایه تضاد با اسرائیل تعریف می‌گردد، جای پای محکمی داشته باشد لذا برای رژیم مطلقه فقهانی ایران حمایت استراتژیک از حزب الله لبنان هم فال است و هم تماشا! که این مهم برای این رژیم (که مدعی هژمونی هلال شیعیه است) تنها از طریق حفظ دولت بشار اسد و حزب بعث سوریه و حاکمیت علویان در سوریه ممکن می‌باشد، طبیعی است که سقوط این رژیم در سوریه برای رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران به معنای شکست شیشه عمر دیپلماسی آن در منطقه خواهد بود.

ثانیاً: سقوط حزب بعث و دولت بشار اسد در سوریه باعث می‌گردد تا یک رژیم مذهبی وابسته به عربستان سعودی با اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب و یا به نوع اسلام اخوان المسلمین قطر حاکم شود، در نتیجه حمایت این رژیم از حکومت بشار اسد و حزب بعث سوریه (از مجاهدین خلق تا سازمانهای مسلح وهابی و طرفدار حزب بعث در داخل عراق و ترکیه و عربستان و قطر) صف بندی جدیدی بر علیه هلال شیعیه در منطقه بوجود می‌آورد که تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهانی می‌باشد.

قابل توجه است که سازمان مجاهدین خلق نیز در این شرایط تحت فشار دولت مالکی و حمایت بین‌المللی از دولت او، در حال تخلیه پایگاه اشرف و اقامت در اردوگاه لیبی‌رتی که پایگاه سابق نظامیان آمریکا در عراق بود، می‌باشند و با توجه به این که انتقال از پایگاه اشرف به لیبی‌رتی به مثابه پایان حضور هویتی و سیاسی و نظامی و استراتژیک این سازمان در عراق می‌باشد، و تا کنون هیچ کشوری در جهان حاضر به قبول دسته جمعی این سازمان نشده است، لذا طبیعی خواهد بود تا تمام چشم امید این سازمان به پیروزی ارتش آزاد سوریه باشد که آنها به صورت جمعی (و مانند زمان صدام در عراق) بتوانند در سوریه بعد از دولت اسد و حزب بعث آن کشور حضور فیزیکی و نظامی پیدا کنند، برای این سازمان حضور فیزیکی و جمعی در منطقه و در این شرایط جنبه استراتژیک دارد و پراکنده شدن نیروها در کشورهای اروپا به معنای مرگ استراتژی و مرگ این تشکیلات خواهد بود، در این شرایط این سازمان جهت حضور در منطقه با کردستان عراق و آذربایجان هم در حال مذاکره هست ولی به هر حال بعید به نظر می‌رسد که این دو منطقه (با توجه به مرز مشترک با ایران) حاضر به قبول این اهرم فشار بر کشور خود باشند، زیرا رژیم مطلقه فقهانی قبول جمعی این سازمان را در هر کشوری به مثابه اعلام جنگ بر علیه خود تلقی می‌کند لذا پر واضح است که مجاهدین در چنین صورتی تمام چشم امیدشان (مانند رجب طیب اردوغان و حزب عدالت و توسعه ترکیه) به سرنگونی حکومت حزب بعث و بشار اسد در سوریه باشد تا یک رژیم مخالف اسلام فقهانی و هلال شیعیه بتواند جایگزین آن شود و این سازمان بتواند دوباره به حیات سیاسی و جمعی و نظامی خود در منطقه ادامه دهد، ولی چنانچه یک جنگ فرسایشی شکل بگیرد (یعنی جنگ نظامی ما بین رژیم بعث سوریه و مخالفین مسلح او و عدم امکان هجمه نظامی ناتو به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل در جهت لیبی لیزه کردن سوریه و نیز به علت مقاومت تمام قدر روسیه و چین از رژیم حاکم سوریه) طبیعی خواهد بود؛ به میزانی که حزب عدالت و توسعه ترکیه از این امر متضرر می‌شود سازمان مجاهدین خلق نیز متضرر خواهد گردید! و نیز اگر یک دولت حامی اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب در عراق حاکم شود، شرایط را برای رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران بدتر از حتی دوران صدام حسین خواهد کرد.

ثالثاً: سوریه به علت این که امروزه به عنوان خاک ریز اول (در مقابل اسرائیل و ناتو و امپریالیسم آمریکا و ارتجاع عرب) در منطقه می‌باشد با

و بیشترین جمعیت کردهای منطقه را نیز شامل می‌شوند)، و از این مرحله بود که آتش جنگ و مبارزه کردهای ترکیه به رهبری پ ک ک شعله ور گردید و دولت ترکیه گرفتار در چاهی شد که خود برای دولت سوریه کنده بود.

بنا بر این ترکیه از یک طرف گرفتار حصار شیعه شده است و از طرف دیگر اتحادیه اروپا (به خاطر شرایط حقوق بشر و موضوع کردهای ترکیه و تاریخ گذشته این کشور در خصوص قتل و عام ارمنه به توسط امپراطوری عثمانی) هنوز حاضر به قبول عضویت این کشور نیستند، اختلاف تاریخی ترکیه و یونان بر سر حمایت دولت ترکیه از ترکهای قبرس و دشمنی دیرینه این کشور با ارمنستان، دولت امروز ترکیه را در یک زندان تمام عیار قرا داده است، از طرف دیگر اعتلای جنبش کردستان ترکیه به رهبری پ ک ک هم به آن اضافه کنیم که همه این‌ها باعث گردیده تا دولت ترکیه در بی سابقه‌ترین بحران تاریخی خود قرار گیرد که هیچ راه برگشتی برای او وجود ندارد. و این بحران هم اقتصاد و هم امنیت و هم اسلام سکولار و هم دیپلماسی ترکیه را به چالش کشیده شده است، البته در این مرحله هنوز هم دولت رجب طیب اردوغان نجات خود را در سقوط فوری دولت بشار اسد دنبال می‌کند و اگر این استراتژی دولت ترکیه به ثمر نرسد و دولت بشار باقی بماند، سقوط دولت ترکیه (و حزب عدالت و توسعه) امری محتوم خواهد بود! آنچه تا این مرحله نصیب اسلام سکولار حزب عدالت و توسعه در ترکیه شده است جز این نبود که با بحران سوریه باعث شد که؛ اسلام سکولار که در آغاز بهار عرب می‌کوشید رجب طیب اردوغان را با پوشاندن لباس گاندی و در چهره یک قهرمان دموکراتیک ظاهر کند و از به زانو در آوردن دولت بشار اسد صحبت می‌کرد، امروزه با اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب برای مقابله با اسلام شیعه متحد شده است و با اتحاد استراتژیک با امپریالیسم آمریکا و ناتو و سیاست میلیتاریستی آن‌ها و وارد شدن به پروژه دفاع موشکی آمریکا در برابر روسیه، در تلاش است تا به هر طریق بتواند از - نمدهای افتاده- برای خود - کلاهی بدوزد! دولت ترکیه شاید در اوج ناامیدی بتواند با سقوط دولت بشار و جایگزین یک دولت وابسته به خود، راهی برای خروج از این بن بست پیدا کند.

#### ۴ - رژیم مطلقه فقهانی ایران و اسلام فقهانی شیعه:

فونکسیون بحران در سوریه تنها به تأثیر اسلام سکولار ترکیه خلاصه نمی‌شود بلکه این بحران امروز تمامی تضادهای منطقه را به چالش کشیده است و آرایش آن‌ها را بر هم زده است، که از جمله می‌توانیم به؛ چالش بزرگ اسلام فقهانی شیعه با اسلام سکولار ترک و اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب به رهبری عربستان سعودی و قطر، اشاره کنیم. ما در اینجا به تبیین و تحلیل این چالش بزرگ در منطقه خاورمیانه می‌پردازیم و برای فهم چالش بین اسلام فقهانی شیعه که تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران است (دولت مالکی و دولت بشار و سیدحسین نصرالله رهبر حزب الله لبنان) و تضاد آن با اسلام سکولار ترک‌ها و اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب باید به موارد ذیل توجه شود:

اولاً: رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران امروز در شرایطی قرار گرفته است که در صورت سقوط دولت بشار اسد با از دست دادن سر پل اتصالی‌اش به حزب الله لبنان قطعاً دیگر مانند سابق نمی‌تواند از حزب الله لبنان و سید حسن نصر الله حمایت استراتژیک بکند و این امر به سبب تضعیف روز افزون حزب الله لبنان باعث می‌گردد تا؛

الف - بزرگترین سد خود را در برابر حمله اسرائیل به ایران از دست بدهد، چراکه اگر ایران ۱۳ هزار موشکی که به دست حزب الله لبنان نداده بود،

برخوردار گردند و در نتیجه این امر باعث اعتلای بحران در عراق می‌گردد و زمینه دیگری جهت به چالش کشیدن حاکمیت شیعه در عراق فراهم می‌کند که سرنگونی حکومت شیعیان در عراق می‌تواند تیر خلاص به دیپلماسی رژیم مطلقه فقهاتی ایران باشد. و ندوام این بحران زمینه سرکوب تمام عیار جنبش شیعیان بحرین را به توسط اسلام وهابی و سلفی عربستان سعودی فراهم می‌کند.

#### ۵ - ارتجاع عرب و اسلام سلفی‌گری و وهابی‌گری در منطقه:

بعد از حاکمیت اسلام فقهاتی شیعه در عراق (با سرنگونی حکومت صدام حسین و حزب بعث عراق و به توسط ارتش ناتو به سرکردگی امپریالیسم امریکا انجام شد) سردمداران اسلام سلفی‌گری و وهابی‌گری ارتجاع عرب به رهبری عربستان سعودی و قطر کوشیدند تا با حمایت از تشکیلات حزب بعث و سلفیگر و وهابی مسلح در داخل عراق به جنگ اسلام فقهاتی شیعه بروند، ولی به موازات افزایش بحران در سوریه (از یک طرف بیش از ۷۰٪ مردم سوریه از مسلمانان اهل تسنن هستند و اسلام سلفی و وهابی دارای پایگاه قوی مذهبی در آن می‌باشد و از طرف دیگر به این دلیل که خانواده بشار و اکثریت حزب بعث از شیعه علوی هستند) و این شرایط برای مقابله با اسلام فقهاتی شیعه در سوریه آماده تر از عراق بود، این امر باعث گردید که؛ اولاً- کشور سوریه خاک ریز اول مقابله با اسرائیل محسوب می‌شود. در ثانی- به علت این که لازمه هرگونه حضور سیاسی در منطقه خاورمیانه به معنی حضور در تضاد اعراب - اسرائیل می‌باشد و بدون دخالت در این تضاد عمده امکان هیچ گونه فعالیت دیپلماسی در سطح منطقه و برای هیچ جریانی وجود نخواهد داشت. سردمداران اسلام سلفی و وهابی خاک ریز اول خود را از عراق به سوریه منتقل کردند، چراکه از نظر ارتجاع عرب و سردمداران اسلام سلفی و وهابی طبیعی است که حاکمیت یک رژیم وابسته به اسلام سلفی و وهابی به جای حزب بعث و خانواده اسد در سوریه، علاوه بر این که دست اسلام فقهاتی شیعه را از لبنان و فلسطین و از تضاد اعراب اسرائیل جدا می‌کند (که خود این امر مرگ این جریان را رقم خواهد زد) باعث می‌گردد تا اسلام سلفی‌گری و وهابی‌گری در خاک ریز اول تضاد اعراب - اسرائیل قرار گیرد (که این امر دست آورد کمی نخواهد بود) بنابراین جایگاه و موقعیت اسلام سلفی‌گری و اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب را می‌توان در رابطه با بحران سوریه به صورت ذیل خلاصه کرد:

الف - زنجیره هلال شیعه در سوریه را پاره کنند. ب - شرایط سقوط هلال شیعه در لبنان به رهبری حزب الله فراهم شود. ج - شرایط سقوط حاکمیت هلال شیعه در عراق فراهم و اسلام سلفی و اسلام وهابی جایگزین آن گردد. د - حل کردن بحران بحرین از طریق بحران سوریه در جهت به رکود کشاندن جنبش بهار عربی در بحرین و قطع حمایت اسلام فقهاتی شیعه از رژیم جنبش شیعه در بحرین.

#### نتیجه:

● بحران سوریه از سه زاویه قابل مطالعه می‌باشد؛ - نخست در عرصه بین‌الملل که باعث رویارویی روسیه و چین در برابر غرب به رهبری امپریالیسم امریکا شده است این رویارویی آن چنان پیش رفته است که برای اولین بار در تاریخ سازمان ملل روسیه و چین سه بار در شورای امنیت و در دفاع از یک کشور پیرامونی (سوریه) پیشنهادات طرف مقابل را وتو کرده‌اند و باعث گردید تا این دو قدرت در بحران سوریه «نظم نوین جهانی» را که از اواخر قرن بیستم و با سقوط بلوک شرق و تک سواری امپریالیسم امریکا شکل گرفته بود به چالش بکشند، طبیعی است که شکست ناتو در

سقوط آن این بار رژیم مطلقه فقهاتی ایران به صورت خاک ریز اول (برای ناتو و حمله امپریالیسم امریکا و اسرائیل و ارتجاع منطقه) در خواهد آمد! که این امر باعث می‌گردد تا تکیه همه جانبه ناتو (به رهبری امپریالیسم امریکا و ارتجاع منطقه) بر به زانو در آوردن این رژیم بیشتر گردد. البته ناتو (به رهبری امپریالیسم امریکا) دیگر برای اعمال همهجانبه نظامی و اقتصادی و سیاسی به ایران (مانند سوریه) مخالفت سرسخت روس و چین را در برابر خود ندارد و در این حد که مثل سابق بخواهند سه قطعنامه شورای امنیت را وتو کنند، امکان نخواهد داشت، لذا طبیعی خواهد بود که ناتو (به رهبری امپریالیسم امریکا) برای فشار بر تهران هزینه کمتری پرداخت کنند (اشاره این نکته ضروری است که هر ضدیتی و دشمنی لزوماً در کادر تضاد عمده مردم نیست، راستا و ماهیت تضادهای دولتی و دولت‌ها با راستا و مضمون و ماهیت تضاد خلق‌ها متفاوت و حتی متضاد است. تضادها زمانی تکاملی محسوب می‌شوند که در راستای تحقق تضاد عمده و اصلی باشند. به عنوان مثال تضاد بورژوازی با فئودالیسم، ترقی‌خواهانه و تکاملی است، اما تضاد فئودالیسم با بورژوازی ضد تکاملی است).

رابعا: اولین خاک ریز اسلام فقهاتی و هلال شیعه (تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران است که) در برابر اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب در کشور بحرین می‌باشد، گرچه نزدیک به دو سال است که از بحران شیعیان در بحرین می‌گذرد و هنوز جنبش بهار عربی در بحرین (که تحت هژمونی شیعیان حامی رژیم مطلقه فقهاتی ایران می‌باشد) برعکس دیگر کشورهای عربی و با این که بیش از ۸۰٪ جمعیت بحرین را شیعیان تشکیل می‌دهند و هزینه و آفری هم برای جنبش اجتماعی پرداخت کرده‌اند اما به علت حمایت نظامی و سیاسی و اقتصادی رژیم مرتجع عربستان سعودی از حکومت آل خلیفه در بحرین هنوز نتوانسته اند حداقل دستاوردهای لازم مبارزاتی را به دست آورند و طبیعی است که شکست جنبش بهار عربی در بحرین می‌تواند زمینه سرکوب شیعیان در عربستان و یمن را به دنبال داشته باشد، و این به معنای تثبیت اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب بر سرتاسر منطقه خواهد بود! البته برعکس این موضوع اگر جنبش بهار عربی در بحرین بتواند با سقوط حکومت آل خلیفه به حاکمیت شیعیان دست‌پورده رژیم مطلقه فقهاتی ایران منجر شود، طبیعتاً جنگ ما بین اسلام فقهاتی شیعه و اسلام وهابی‌گری ارتجاع عرب وارد فرآیند جدیدی خواهد شد، در صورت پیروزی شیعیان در بحرین باعث می‌گردد تا:

الف- مرز دیوار شیعه که از مدیترانه شروع می‌شود تا اقیانوس هند و پشت مرزهای عربستان ادامه پیدا می‌کند.

ب- ذخائر نفتی کشورهای شیعه بر ذخائر نفتی اسلام وهابی‌گری فزونی پیدا کند و بنیه اقتصادی آنها را نیرومند می‌سازد.

ج- شرایط مساعدی جهت اعتلای بهار عربی شیعه در عربستان و یمن فراهم می‌گردد که این موضوع به معنای شکست شیشه عمر اسلام وهابیون ارتجاع عرب می‌باشد.

ارتباط بحران در بحرین با بحران در سوریه از آنجا به یکدیگر گره می‌خورد که سردمداران اسلام وهابی ارتجاع عرب تحت هژمونی عربستان (با توجه به حساسیت جایگاه بحرین) می‌کوشند برای نجات از بحران شیعیان در بحرین آن را در کانتکس بحران سوریه حل کنند (شاید بهتر باشد که بگوئیم قربانی کنند) به عبارت دیگر سردمداران اسلام وهابی ارتجاع عرب می‌کوشند تا رژیم مطلقه فقهاتی ایران و اسلام فقهاتی شیعه را در بحران سوریه مشغول بکنند و آنها فرصت توجه مادی و معنوی به موضوع بحرین پیدا نکنند، شکست حزب بعث سوریه و سرنگونی حکومت بشار اسد در سوریه باعث می‌گردد تا مخالفان (سلفی و وهابی و حزب بعث عراق) حکومت مالکی و شیعیان در عراق نیز در سوریه از یک پشتیبانی قوی

بهار عربی در سوریه به علت سرکوب فراگیر و قهرآمیز رژیم توتالیتار بعث سوریه می‌باشد، ولی ما هرگز نباید به صورت انفعالی و عکسالملی استراتژی در یک جنبش را بر پایه عکسالعمل در مقابل استراتژی دشمن قرار دهیم.

● آنتاگونیست در جنبش اجتماعی سوریه باعث گردید (تا مانند جنبش بهار عربی در لیبی) این جنبش از خواست گاه اصلی خود که مردم هستند فاصله بگیرد و مبارزات خود را در سطح اسلام سلفی و اسلام وهابی محدود نماید و به صورت یک تشکیلات نظامی که در دست ارتجاع منطقه و ترک‌های ترکیه و نهادهای امپریالیستی جهانی است، درآید.

● سازمان مجاهدین خلق؛ با توجه به این که هویت و استراتژی این سازمان در گرو حفظ هویت جمعی این سازمان در منطقه می‌باشد لذا این سازمان با حمایت استراتژیک از پیروزی ارتش آزاد سوریه امیدوار است تا با سرنگونی فوری حکومت بعث در سوریه و حاکمیت یک رژیم مخالف رژیم مطلقه فقهاتی ایران، شرایط مناسبی جهت اسکان جمعی نیروهای خود در عراق فراهم کند.

● به علت حمایت ارتش سوریه از حاکمیت خانواده اسد و حزب بعث سوریه، و نیز به علت حمایت تمام عیار روسیه و چین از حکومت بعث سوریه در جهان و همین طور حمایت نظامی و سیاسی و اقتصادی هلال شیعه به رهبری رژیم مطلقه فقهاتی از حاکمیت حزب بعث و خانواده اسد در منطقه، تماماً باعث شد تا مبارزه بین ارتش آزاد سوریه با رژیم بعث و دولت سوریه صورت فرسایش پیدا کند، که باعث ایجاد بحران در ترکیه گردیده است.

● استراتژی ناتو به سرکردگی امپریالیسم امریکا در سوریه؛ امروز فراهم کردن شرایط در جهت لیبی لیزه کردن سوریه می‌باشد که تا کنون به علت مقاومت روسیه و چین موفق به انجام نشده‌اند.

● به علت این که استراتژی هر دو طرف درگیر در جنگ داخلی سوریه بر بیابان‌های سوخته استوار می‌باشد، باعث ویرانی تمامی زیر ساخت‌های اقتصادی سوریه می‌شود، یعنی همان اتفاقی که ما در حمله ناتو به سرکردگی امپریالیسم امریکا در عراق مشاهده کردیم و تا به امروز می‌بینیم که کشور عراق نتوانسته از آن جنگ قد راست کند.

والسلام

**اولاً: مسئولیت حرکت پیشگام فقط بر پایه برپائی عدالت یا مقابله با سیری ظالم و گرسنگی مظلوم تعریف می‌شود.**

**ثانیاً: هرگز هدف پیشگام نباید کسب قدرت باشد.**  
**ثالثاً: حکومت برای علی تنها بر پایه انتخاب توده‌ها ممکن می‌شود نه انتصاب آسمانی.**

**رابعاً: عدالت سیاسی بسترساز عدالت اقتصادی است یعنی تا زمانی که در یک جامعه عدالت سیاسی بر پایه آگاهی و انتخاب توده‌ها استقرار پیدا نکند، امکان استقرار عدالت اقتصادی وجود ندارد.**

**خامساً: عدالت سیاسی بسترساز عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی می‌باشد و تا زمانی که عدالت سیاسی در خدمت برپائی عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی نباشد امری دروغ و فریبنده می‌باشد.**

(اسلام شناسی امام علی)

تحقق سرنگونی حاکمیت خانواده اسد و حزب بعث سوریه بستری خواهد بود در جهت شکل گیری نظم دوباره جهانی که امپریالیسم امریکا را از حالت تک سواری خارج کند.

● بحران سوریه در منطقه باعث گردید تا علاوه بر نبردهای سیاسی و اقتصادی و نظامی قدرت‌های منطقه‌ای، هر سه اسلام (اسلام سکولار ترک و اسلام فقهاتی شیعه و اسلام سلفی قطر و وهابی‌گری عربستان) هم به چالش کشیده شود.

● اسلام سکولار ترک در مرحله اول پیروزی جنبش بهار عرب در کشورهای تونس و مصر و لیبی می‌کوشید با پوشیدن لباس سفید خود را منادی ارزش‌های دموکراتیک مورد خواسته خلق عرب نشان دهد و رجب طیب اردوغان کوشید با تکیه بر تضادهای صوری که در سال گذشته (و تحت عنوان کشتی غزه و حمایت از غزه و بر خورد لفظی با رئیس جمهور اسرائیل و حمایت از خواسته‌های دموکراتیک خلق عرب که در جریان جنبش بهار عرب) بوجود آمد از خود یک قهرمان دموکراتیک بسازد ولی این کشور در جریان بحران سوریه و به علت فرسایشی شدن این بحران در دام وحشتناک اسلام فقهاتی شیعه افتاد که باعث شد تا آن پیراهن سفید گذشته خود را در سوریه از تن بیرون کند و با حمایت تسلیحاتی از سازمانهای سلفی و وهابیگر در داخل آن کشور مستقیم به دخالت نظامی بپردازد.

● بحران امروز ترکیه معلول:

الف - امروز ترکیه در محاصره است و این حصار از ارمنستان شروع می‌شود و به ایران و عراق و سوریه می‌رسد و در شمال به یونان و دیوار اتحادیه اروپا ختم می‌گردد، وجود این حصار باعث می‌گردد تا همراه با بحران در سوریه (که خود دارای حصار دیپلماسی و اقتصادی است) تکوین و افزایش بحران سیاسی و اقتصادی در ترکیه نیز افزایش یابد.

ب - اعتلای جنبش خلق کرد در ترکیه؛ به علت سیاستی که بشار اسد با مذاکره و اعطای خودمختاری محدود به ۲,۵ میلیون کرد در سوریه داده است، باعث شد تا امروز ۲۵ میلیون کرد در ترکیه که تحت هژمونی پک ک هستند، برای کسب خودمختاری خود با دولت مرکزی آتش جنگ را بیشتر بر افروخته کنند.

ج - تنها راه حل دولت ترکیه برای رهائی از خودمختاری کردها؛ سرکوب سیستماتیک داخلی و سرنگونی حکومت بعثی‌ها بر سوریه در هر شکل ممکن می‌باشد.

● اسلام فقهاتی شیعه (تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران) به علت این که امروز خاک ریز اول مقاومت خود را در برابر ناتو و اسرائیل و ارتجاع عرب در سوریه می‌بیند، لذا با کلیه توان در این جبهه می‌کوشد تا در برابر اسلام سکولار ترک‌ها و اسلام سلفی‌گری قطر و اسلام وهابی‌گری عربستان سعودی مقاومت کند.

● به علت این که حضور اسلام سلفی‌گری قطر و اسلام وهابی‌گری عربستان در سوریه با سرنگونی رژیم خانواده اسد و حزب بعث سوریه همراه خواهد بود و نیز با حاکمیت یک رژیم وابسته به خود ادامه می‌یابد؛ گرایش فوق از یک طرف باعث حضور در خط مقدم جبهه مبارزه با اسرائیل می‌شود و از طرف دیگر به علت محاصره حکومت شیعه عراق شرایط جهت نابودی هلال شیعه فراهم می‌شود، لذا آنها می‌کوشند تا خاک ریز اول حرکت خود در منطقه را سوریه فعلی قرار دهند و با قرار گرفتن در کنار اسلام سکولار ترک‌ها به صورت مشترک به جنگ اسلام فقهاتی شیعه بروند.

● آفت عمده جنبش بهار عربی در سوریه وجود آنتاگونیست در این جنبش است هر چند ممکن است گفته شود که علت آنتاگونیست در استراتژی جنبش

**"جنبش آزادی خواهانه بهار عربی... بقیه از صفحه اول"**

این آفت - آنچنانکه در این دوران کوتاه حکومت مرسى در مصر دیده‌ایم - باعث کشاکش مستمر بین مرسى و نهادهای نظامی قدرت در مصر شده است. بطوریکه هرگز نظامیان حاکم بر مصر حاضر به بازگشت به پادگان-های خود نیستند و مرسى و اخوان المسلمین مصر را در منگنه و فشار انتخاب قرار داده‌اند که آخرین آن‌ها موضوع شورش گروه‌های بنیادگرا و کشتار مرزبانان رفح و توطئه کودتای طنطاوی بر علیه مرسى و بازنشست کردن این گروه توسط مرسى و... می‌باشد.

و - عدم اعتقاد هژمونی در این دو کشور جهت سازماندهی مردم در عرصه صنفی، اجتماعی و سیاسی به علت ماهیت طبقاتی و اندیشه‌های تاجرگرایانه مذهبی؛

ز - دخالت تشکیلات سنتی - مذهبی به علت خلاء سازماندهی نیروهای مترقی و خلاء تشکیلاتی طبقه کارگر در این دو کشور.

**۳ - فرآیند رکودی جنبش‌های بهار عربی:** فرآیند دوم پروسس دموکراتیک جنبش‌های بهار عربی، فرآیند رکودی این جنبش می‌باشد که در دو کشور یمن و بحرین تحقق پیدا کرده است که خودیژگی‌های این فرآیند عبارتند از:

الف - حمایت و دخالت کشورهای مرتجع منطقه‌ای و بین‌المللی از دو طرف حکومت و جنبش در این دو کشور؛

ب - حمایت نهادهای سرکوب نظامی در این دو کشور از دستگاه سیاسی حاکم توسط رویارویی قهرآمیز و سرکوب مردم؛

ج - فرقه‌ای شدن مبارزه در این دو کشور به علت بافت قوی فرقه‌های قومی و مذهبی در یمن و بحرین؛

د - دخالت مستقیم سیاسی و نظامی ارتجاع عرب به رهبری عربستان در این دو کشور به علت همسایگی این دو کشور با عربستان که باعث شده تا جنبش در این دو کشور به صورت شیشه عمر عربستان درآید، چراکه رژیم مرتجع عربستان به خوبی می‌داند که پیروزی جنبش دموکراتیک در هر یک از این دو کشور به مثابه به چالش کشیدن ثبات سیاسی این کشور و شعله ور شدن جنبش دموکراتیک در این کشور خواهد شد. لذا در این رابطه است که که رژیم مرتجع عربستان که داعیه رهبری جهان عرب را یدک می‌کشد با تمام قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماسی خود تلاش می‌کند تا جنبش در این دو کشور را به گل بنشاند، لذا هر چند در یمن، عربستان با دخالت خود زمینه خروج عبدالله صالح از کشور را فراهم کرد، ولی دستگاه سیاسی و نظامی یمن بدون هیچ گونه تغییری تا این تاریخ باقی مانده است. در بحرین هم به علت شیعی شدن چهره این جنبش، رژیم ارتجاعی عربستان سعودی حاکمیت سیاسی یک جریان دیگر شیعی را در کنار عراق و ایران به معنای تیر خلاص تاریخ حاکمیت خود تلقی می‌کند، در نتیجه می‌کوشد با دخالت مستقیم نظامی در این کشور به سرکوب این جنبش و شیعیان بحرین که بیش از ۸۰٪ آن‌ها را تشکیل می‌دهند، بپردازد.

ه - بافت قبیله‌ای یمن در کنار بافت مذهبی آن، - برعکس بحرین - باعث شده تا جنبش آزادی خواهانه مردم یمن بستر آماده‌تری جهت قهرآمیز شدنش داشته باشد (برعکس جنبش دموکراتیک در بحرین که به علت اکثریت قابل توجه شیعیان بحرین و تضاد سیاسی خود اهل تسنن بحرین با دستگاه سیاسی حاکم، امکان قهرآمیز شدنش وجود ندارد، هر چند دستگاه آل خلیفه با حمایت نظامی عربستان می‌کوشد تا توسط سرکوب عریان جنبش دموکراتیک مردم بحرین شرایط قهرآمیز شدن آن را فراهم کند که طبیعتاً قهرآمیز شدن جنبش دموکراتیک مردم بحرین، شرایط را جهت سرکوب همه جانبه آن‌ها توسط ارتش عربستان و بحرین فراهم می‌کند).

ه - نداشتن رهبری سازمانگر و تشکیلات عمودی و افقی لازم؛  
و - نداشتن تجربه قبلی مبارزات دموکراتیک در این دو کشور به علت حاکمیت چتر اختناق دستگاه سیاسی؛

ز - عدم توانایی و امکان حمایت مستقیم حامیان خارجی این دیکتاتورها به خاطر همگانی و فراگیر شدن جنبش ضد استبدادی و آزادی خواهانه مردم؛

ح - سقوط زود هنگام دیکتاتورها به خاطر عدم دارا بودن پایگاه مردمی، عدم حمایت مستقیم خارجی، عدم حمایت ارتش و سازمان‌های سرکوب در این دو کشور از آن‌ها؛

ط - سلامت سازمان‌های نظامی و انتظامی سرکوب این دو کشور در مرحله گذار و سقوط این دو دیکتاتور به خاطر دخالت‌های غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا که سازمان‌های نظامی و ارتش‌های تا بن دندان مسلح کشورهای پیرامونی و تحت سلطه به عنوان بزرگترین پایگاه دفاعی خود می‌دانند؛

ی - توقف جنبش در فرآیند اول مبارزه به علت عدم پتانسیل هژمونی، عدم سازماندهی فراگیر جنبش جهت انجام یک مبارزه درازمدت، عدم وجود تئوری و برنامه مدون مرحله بندی شده به خاطر خود به خودی بودن جنبش دموکراتیک بهار عربی؛

ک - عدم توانایی طبقه کارگر جهت شرکت همه جانبه و کسب هژمونی این جنبش‌ها به علت ضعف تشکیلاتی، ضعف تجربه مبارزاتی و گستردگی طبقه متوسط و به علت اینکه طبقه کارگر در این کشورها در شعارهای جنبش خواسته و مطالبات تاریخی خودش را نمی‌بیند و در نتیجه تمایل به حضور صنفی و طبقه‌ای و تشکیلاتی در این جنبش‌ها ندارد که همین غیبت طبقه کارگر در این جنبش‌ها یا حضور فردی و متمیزه کارگر در این جنبش‌ها باعث شده تا تمامی این جنبش‌ها آستن آفات رکود و انحراف بعدی بشود.

**۲ - آفت شناسی فرآیند اعتلای جنبش‌های دموکراتیک بهار عربی:** به علت خودیژگی‌های یازده گانه فوق جنبش آزادی خواهانه در این دو کشور در نیمه راه متوقف گردیده و هر زمان شرایط جهت انحراف و بازگشت به گذشته در این دو کشور فراهم می‌باشد. آفاتی که این دو جنبش به شدت در این شرایط تهدید می‌کند عبارتند از:

الف - ضعف تشکیلاتی، تئوریک، تجربی و خصالتی هژمونی به قدرت رسیده در این دو کشور که عامل به گل نشستن کشتی مبارزه در این کشورها شده است؛

ب - غیبت طبقه کارگر و یا حضور متمیزه کارگران در این جنبش‌ها به علت ضعف تشکیلاتی، ضعف تجربی و هژمونی طبقه متوسط و حداقلی بودن شعارها و مطالبات جنبش بهار عربی؛

ج - ضعف تئوری و برنامه حداقلی و حداکثری این جنبش‌ها که بسترساز حاکمیت تشکیلات و اندیشه مذهب سنتی گذشته گرا بر جنبش‌های دو گانه این دو کشور شده است؛

د - عدم وجود تجربه، تشکیلات، برنامه و تئوری مبارزاتی در طبقه متوسط این دو کشور که رهبری عملی مبارزه را در دست دارند؛

ه - سلامت دستگاه‌های نظامی و انتظامی سرکوب در این دو کشور در مرحله گذار و عدم وجود تشکیلات و سازماندهی مردمی جایگزین که خود

۴ - آفت شناسی فرآیند دوم جنبش بهار عربی: آفت‌هایی که جنبش‌های فرآیند دوم بهار عربی را در دو کشور یمن و بحرین تهدید می‌کند عبارتند از:

الف - فرقه‌گرایی یا قبیله‌گرایی: بی شک یکی از محورهای کلیدی جنبش‌های دموکراتیک، وحدت درون خلقی است که بر پایه این وحدت درون خلقی شرایط برای بسیج همگانی جهت مقابله کردن با دستگاه سیاسی دسپاتیزم حاکم را فراهم می‌کند. لذا آنچه که باعث می‌گردد تا تور اختناق و رعب و وحشت در اینگونه کشورهای استبداد زده فرو بریزد و توتالیترهای حاکم را به زانو در آورد، تنها و تنها بسیج همگانی و صف آرانی عمومی خلق در برابر دستگاه سیاسی حاکم می‌باشد. به همین دلیل بزرگترین ترفند حاکمیت‌های مرتجع و همپیمانان منطقه‌ای و جهانی آن‌ها در راستای سرکوب جنبش خلق‌ها، ایجاد تفرقه درون خلقی می‌باشد - که بسترهای ایجاد تفرقه درون خلقی در این گونه کشورها یا ایجاد تفرقه مذهبی است و یا تفرقه قومی و قبیله‌ای و یا در نهایت تفرقه نژادی می‌باشد - که کشورهای فرآیند دوم جنبش آزادی‌خواه بهار عربی یعنی یمن و بحرین آبستن این آفت استراتژیک می‌باشد، چراکه در بحرین به علت وجود اختلاف مذهبی - با عنایت به اینکه بیش از ۸۰٪ مردم بحرین شیعه هستند و کمتر از ۲۰٪ آن‌ها اهل تسنن می‌باشند - از آنجائیکه دستگاه سیاسی آل خلیفه خود را نماینده سنی‌های بحرین می‌داند و ۸۰٪ شیعه بحرین هم از طرف رژیم مطلقه فقه‌ای ایران مورد حمایت معنوی و مادی قرار می‌گیرند، لذا حکومت آل خلیفه از طرف حکومت‌های مرتجع منطقه و در راس آن‌ها عربستان سعودی مورد حمایت مادی و معنوی و نظامی قرار می‌گیرد، چراکه هر کدام از دولت‌های مرتجع شیخ نشین منطقه و در راس آن‌ها دولت ارتجاعی عربستان، تشکیل یک حکومت شیعه در این منطقه را به معنای نابودی حاکمیت خود می‌داند. لذا در این رابطه است که این کشورهای مرتجع منطقه با تمام توان در جهت جلوگیری از تکوین یک حکومت شیعه - مانند عراق - در منطقه به شدت مقاومت می‌کنند که این امر باعث گردیده تا توسط بر افروختن آتش تفرقه مذهبی در میان مردم بحرین، شرایط جهت سرکوب و بن بست این جنبش در کشور بحرین را فراهم کنند که خروجی نهائی این ترفند ارتجاع منطقه آن شده که امروز جنبش آزادی‌خواه بهار عربی در بحرین یک جنبش صد در صد شیعی بشود (که البته رژیم مطلقه فقه‌ای بستر ساز این امر می‌باشد) و تحقیقا ۲۰٪ مردم سنی مذهب بحرین اگر نگوئیم که به حمایت غیر مستقیم از دستگاه سیاسی آل خلیفه معتقد هستند، می‌توانیم به طور قطع و جزم بگوئیم که نسبت به این جنبش موضع بی تفاوت دارند که این موضوع یک آفت بزرگ و یک خطر استراتژیک برای جنبش آزادی‌خواه در بحرین می‌باشد که اگر با آن مقابله جدی نشود این جنبش را قطعا در بحرین به گل خواهد نشاند. البته در یمن هم گرچه شرایط جهت فرقه‌گرایی مذهبی آماده می‌باشد و جناحی از شیعیان از قدیم در یمن در حال نزاع با حاکمیت عبدالله صالح و عربستان می‌باشند ولی در یمن به علت وجود بافت قبیله‌ای منهای تفرقه مذهبی شرایط جهت شکل گیری تفرقه قومی و مذهبی آماده‌تر از بحرین می‌باشد که این‌ها در نهایت تهدید کننده وحدت درون خلقی در این دو کشور می‌باشد و عاملی هستند که باعث شده تا امروز جنبش آزادی‌خواهانه مردم یمن پس از رفتن عبدالله صالح بدون اینکه دستگاه سیاسی حاکم کوچک‌ترین تغییری بکند، جنبش مردم یمن گرفتار بحران بشود.

ب - آنتاگونیست‌گرایی یا قهرآمیز شدن جنبش: دومین آفتی که کشورهای فرآیند دوم بهار عربی را تهدید می‌کند، آنتاگونیست‌گرایی یا قهرآمیز شدن برخورد جنبش با حاکمیت است که به علت بافت فرقه‌ای و قبیله‌ای و مذهبی این کشورها و عدم وجود تشکیلات رهبری کننده جنبش دموکراتیک در این دو کشور، قهرآمیز شدن جنبش، شرایط جهت سرکوب جنبش را فراهم می‌کند و در همین رابطه است که دستگاه سیاسی حاکم در این کشورها می‌کوشند تا با قلع و قمع نظامی جهت قهرآمیز کردن بر خورد جنبش بستر

سازی کنند تا شرایط جهت سرکوب نظامی آن‌ها بیشتر فراهم گردد.

ج - عدم وجود سازماندهی و تشکیلات عمودی و افقی جنبش: آنچه که برای جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی جهت انجام مبارزه درازمدت بستر سازی می‌کند، سازماندهی و تشکیلات درون خلقی است که خود توان سازمانگری - هم محصول و هم عامل مبارزه دموکراتیک و سوسیالیستی - گروه‌های اجتماعی می‌باشد. طبیعی است که تا زمانی که جنبش‌های دموکراتیک و آزادی‌خواه نتوانند به سازماندهی سیاسی و اجتماعی و صنفی دسترسی پیدا کنند - علاوه بر اینکه امکان نهادینه شدن جنبش‌های دموکراتیک در این کشورها وجود ندارد - شرایط جهت کسب تجربه مبارزه دموکراتیک هم از بین می‌رود که این خلا در عرصه جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیست باعث می‌گردد تا به موازات درازمدت شدن مبارزه این جنبش‌ها به رکود کشانیده شوند. آنچنانکه نمونه عینی این امر در کشور خودمان در سال ۸۸ شاهد بودیم و دیدیم که چگونه رژیم مطلقه فقه‌ای موضوع خلاء تشکیلات و سازماندهی جنبش اجتماعی سال ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز را بستری کرد تا با سرکوب عریان و سوق دادن آن از یک مبارزه کوتاه مدت به سمت مبارزه درازمدت، شرایط را برای رکود و بحران جنبش اجتماعی ۸۸ فراهم کند. به عبارت دیگر تنها عاملی که باعث گردید تا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم کودتای انتخاباتی ۸۸ را با موفقیت پشت سر بگذارد و جنبش اجتماعی سال ۸۸ به رهبری جنبش سبز را به رکود بکشاند، فقط و فقط عدم سازماندهی و تشکیلات جنبش و خلاء حضور جنبش کارگری بود و از آنجائیکه رهبری جنبش اجتماعی سال ۸۸ توان مقابله کردن با این خلاء را نداشت این امر باعث گردید تا جنبش‌های دموکراتیک سال ۸۸ ایران از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش اجتماعی و جنبش زنان و... همگی در این زمان گرفتار بحران و رکود بشوند و دلیل اصلی این رکود و بحران آنچنانکه قبلا هم مطرح کردیم، عدم داشتن پتانسیل جهت مبارزه درازمدت است و این وضعی است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به خوبی از آن مطلع می‌باشد و لذا می‌کوشد تا تحت ظل سرکوب و سر نیزه به هر شکلی که شده این مبارزات را از صورت کوتاه مدت به سمت مبارزه درازمدت سوق دهد. در ایران به علت خلاء سازماندهی پیشگام و جنبش، هر گونه مبارزه کوتاه مدتی امکان موفقیت دارد، اما همین که این مبارزه‌ها صورت درازمدت پیدا کند به رکود کشیده می‌شود (شاید در همین رابطه بد نباشد که در همین جا به این نکته اشاره کنیم که علت موفقیت انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ و سرنگونی شاه همین کوتاه مدت شدن مبارزه مردم به علت بسیج فراگیر ضد استبدادی مردم ایران بود، قطعا اگر شاه می‌توانست توسط موج سرکوب مانند رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول این ۳۳ ساله گذشته هزینه مبارزه توده‌ها را افزایش دهد و مبارزه را درازمدت کند، می‌توانست مانع سرنگونی فوری حکومت خود بشود و شاید مهندس بازرگان در این رابطه درست گفته باشد، زمانیکه خبرنگاری از او می‌پرسد که شما عامل انقلاب بهمن ۵۷ را چه می‌دانید او در پاسخ می‌گوید عامل آن دو تا بود: «اعلیحضرت که با استبداد عریان خود بستر بسیج همگانی را فراهم کرد، خمینی که با هژمونی مذهبی خود این انقلاب را مصادره کرد»، البته تنها فونکسیون مشترکی که این دو عامل داشت همان مبارزه کوتاه مدت و عدم فرسایشی شدن مبارزه ضد استبدادی سال ۵۷ بود).

۵ - فرآیند انحرافی جنبش‌های بهار عربی: فرآیند سوم پروسس جنبش‌های آزادی‌خواهانه بهار عربی در دو کشور لیبی و سوریه شکل گرفت که به علت اینکه در این دو کشور مطالبه مردم و جنبش و به ویژه رهبری جنبش از شعار اصلی جنبش بهار عربی که آزادی‌خواهانه و دموکراتیک بود فاصله گرفت و کسب قدرت سیاسی و سرنگونی دیکتاتورهای این دو کشور، به



افتادند و مدت ۴۰ سال است که ملت مظلوم افغانستان در حال پرداخت هزینه سنگین جنگ قدرت بین این سازمانهای نظامی داخلی می‌باشند - امروز در دو کشور لیبی و سوریه هم دیگر این جنبش‌های فراگیر مردمی مانند تونس و مصر و یمن و بحرین نیست که با حاکمیت در حال مبارزه می‌باشند، بلکه این سازمان‌های نظامی تکوین یافته بدست ارتجاع منطقه و سرمایه‌داری جهانی به رهبری ناتو (که تا بن دندان با سلاح‌ها و دلارهای آن‌ها مسلح شده‌اند) است که به نیابت از مردم یا حاکم می‌باشند و یا با حکومت‌های مستبد داخلی در حل جنگ هستند، طبیعی است که این جریان‌های نظامی به جز کسب قدرت به هیچ ارزش دیگری در مبارزه پای بند نیستند و استفاده از مطالبات مردمی به صورت شعار تنها جنبه ابزاری دارد، نه خواسته برنامه‌ای. البته باز هم تاکید می‌کنیم که اعلام ضعف این جریان‌های نظامی به معنای تقدیس دستگاه‌های سیاسی مستبد حاکم در این دو کشور در گذشته و حال نیست.

و - اعتقاد به دخالت خارجی جهت انجام تحول داخلی در این دو کشور: آنچه وجه مشخص دو فرآیند اعتلا و رکود جنبش‌های بهار عربی در چهار کشور تونس، مصر، یمن و بحرین می‌باشد اینکه، به هر حال جنبش‌های آزادی‌خواه و دموکراتیک در این چهار کشور معتقدند که عامل انتقال قدرت و ایجاد تغییر در قدرت و تحقق مطالبات دموکراتیک جنبش تنها بوسیله قدرت داخلی که همان جنبش و بسیج همگانی مردم می‌باشد انجام پذیر است و لذا در همین رابطه است که جنبش‌های آزادی‌خواهانه بهار عربی در این چهار کشور از همان آغاز با هر گونه دخالت قدرت خارجی اعم از قدرت منطقه‌ای و قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی به رهبری ناتو و امپریالیسم آمریکا مخالف بودند، اما در دو کشور لیبی و سوریه وضعیت جنبش متفاوت می‌باشد، چراکه اندیشه حاکم بر سازمان‌های نظامی در این دو کشور که خود را، جنبش مردم در این دو کشور می‌دانند اصلا معتقدند که تنها دخالت نظامی و تسلیحاتی و سیاسی و اقتصادی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی هست که می‌تواند در این دو کشور تغییر ایجاد کند نه بسیج همگانی مردم. البته این تئوری خطرناک در این دو کشور باعث شده تا استراتژی بیابان‌های سوخته توسط قدرت‌های جهانی سرمایه‌داری به رهبری ناتو و امپریالیسم آمریکا در این دو کشور پیاده شود (البته همین جا بد نیست که به این نکته اشاره‌ای داشته باشیم که متأسفانه در میان بعضی از جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران در خارج کشور هم این تئوری فاسد وجود دارد که معتقدند به جای تکیه بر جریان‌های داخل رژیم، جهت تحول سیاسی آنچنانکه اصلاح طلبان می‌گویند و به جای ایجاد بسیج همگانی جهت وارد کردن فشار از پائین بر رژیم در راه انجام تغییرات حکومتی، آنچنانکه تحول خواهان می‌گویند، باید چشم امید به دخالت نظامی و سیاسی و اقتصادی در ایران بتوانند بستر تغییرات رژیم مطلق فقهاتی حاکم بر ایران را فراهم کنند، که این تئوری آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم یکی از خطرناکترین اندیشه‌هایی است که به صورت یک اپیدمی از بعد از تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق و صربستان و... در میان جریان‌های سیاسی، خواهان قدرت سیاسی بوجود آمده است).

پایان

هر شکل و به هر طریق جانشین مطالبات دموکراتیک مردم گردید، ما این فرآیند سوم پروسس جنبش‌های بهار عربی را فرآیند انحرافی می‌نامیم، که خود ویژگی‌های فرآیند سوم که در دو کشور لیبی و سوریه در حال جریان می‌باشد عبارتند از:

الف - عدم وابستگی سیاسی حاکمین مستبد این دو کشور به قدرت‌های جهانی سرمایه‌داری و امپریالیستی برخلاف حاکمین توتالی‌تر کشورهای فرآیند اول و دوم، امثال بن علی، مبارک، عبد الله صالح و آل خلیفه که همگی سر سپردگان سیاسی قدرت‌های جهانی سرمایه‌داری به رهبری امپریالیسم آمریکا بودند و هستند.

ب - دخالت مستقیم کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی به صورت نظامی، سیاسی و اقتصادی در این دو کشور، برعکس کشورهای فرآیند اول و دوم (هر چند در بحرین شورای همکاری خلیج تحت رهبری حکومت مرتجع عربستان اقدام به دخالت نظامی و سیاسی و اقتصادی کردند ولی قدرت‌های جهانی تاکنون در همان بحرین هم به صورت مستقیم و عریان دخالت نظامی و سیاسی و اقتصادی جهت سرکوب جنبش نکرده‌اند، در صورتی که در دو کشور لیبی و سوریه مانند عراق و افغانستان هم دولت‌های منطقه و هم قدرت‌های جهانی سرمایه‌داری به رهبری ناتو و امپریالیسم آمریکا دخالت نظامی و سیاسی و اقتصادی عریان داشته‌اند).

ج - قهرآمیز شدن بر خورد جنبش در این دو کشور: در دو کشور لیبی و سوریه جنبش بهار عربی برعکس کشورهای چهارگانه تونس، مصر، یمن و بحرین از همان بدو تکوین بدون هیچگونه طی کردن پروسه‌ای به صورت قهرآمیز درآمد. عواملی که باعث جهش فوری مبارزه جنبش در این دو کشور به سمت آنتاگونیست گردید، منهای سرکوب دستگاه سیاسی این کشورها، دخالت‌های خارجی کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی سرمایه‌داری به رهبری امپریالیسم آمریکا بود (که شاید اگر بگوئیم کفانی سنگین‌تر از جنبش در ترازوی مبارزه داخل این دو کشور دارند سخنی به گزاف نگفته باشیم).

د - غلبه فرهنگ مذهبی دگماتیسم و هابی‌گری (که بستر ساز هژمونی ارتجاع عرب به رهبری حکومت مرتجع سعودی و هم پیمان او قطر می‌باشد) بر جنبش‌های این دو کشور که باعث گردیده تا جنبش‌های این دو کشور علاوه بر اینکه چهره فرقه‌ای و قبیله‌گی به خود بگیرند، جوهر ترقی خواهی مبارزه دموکراتیک هم از جنبش‌های این دو کشور خالی بشود، که این امر باعث گردیده که هدف نهائی جنبش‌های این دو کشور فقط و فقط سرنگونی حکومت و کسب قدرت بشود. طبیعی است که در تحلیل نهائی خروجی تغییر قدرت در این دو کشور هرگز تحقق خواسته دموکراتیک و مطالبات دموکراتیک مردم نخواهد بود، بلکه حداکثر دستاوردی که با تغییر حکومت در این دو کشور حاصل خواهد شد یا جنگ و خونریزی داخلی خواهد بود یا دستگاه سیاسی خشن‌تر از حکومت فعلی بر مردم این دو کشور حاکم خواهد شد و تازه اگر این دو هم نشود بالکانباز شدن و قطعه قطعه شدن کشور همان موضوعی که امروز در لیبی در حال انجام می‌باشد، خروجی نهائی جنبش بهار عربی در این دو کشور خواهد بود.

ه - جایگزینی تشکیلات نظامی و شبه نظامی در این دو کشور به جای سازماندهی، تشکیلات صنفی و اجتماعی و سیاسی جنبش که خود این موضوع هم یکی از آفت‌هایی است که این دو کشور را به طرف جنگ داخلی بعد از سرنگونی حکومت پیش می‌برد. - همان موضوعی که بعد از سرنگونی حکومت‌های وابسته به بلوک شرق در افغانستان شاهد آن بودیم که دیدیم چگونه وجود این تشکیلات نظامی ساخته غرب و ارتجاع منطقه به رهبری ناتو و امپریالیسم آمریکا اعم از طالبان و القاعده و مجاهدین تاجیک و ازبک و... بعد از سرنگون دولت‌های وابسته به شوروی سابق به جان هم

# آگاه سازی خبری، آگاه سازی تئوریک، آگاه سازی تشکیلاتی یا هستی اجتماعی

بخش سیزدهم

الف - تشکیلات عمودی را از تشکیلات افقی جدا بکنیم. یکی از عملکردهای تشکیلات عمودی آموزش و پرورش کادرهای همه جانبه جهت هدایت‌گری تشکیلات افقی می‌باشد و تشکیلات افقی از آن سازمان‌گری جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی می‌باشد.

ب - کار در تشکیلات عمودی صورت حرفه‌ای دارد. اما از آنجائیکه تشکیلات افقی از زندگی و کار گروه‌های مختلف اجتماعی اعم از کارگر و دانشجو و زن و... می‌گذرد لذا لازم نیست که مانند تشکیلات عمودی افراد در آن حرفه‌ای باشند بلکه به صورت آماتور در بستر زندگی روزمره و مبارزات صنفی و سندیکائی و... می‌توانند در آن حضور داشته باشند.

ج - هسته اولیه تشکیلات عمودی می‌تواند در بسترهای مختلف محلی یا صنفی یا مذهبی یا اجتماعی تکوین پیدا کند و در بستر فعالیت نظری و عملی خود رشد پیدا کند. اما تشکیلات افقی حتماً باید در بستر جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی رشد نماید.

د - بستر تکوین تشکیلات عمودی دو مؤلفه‌ای می‌باشد:

۱ - مؤلفه اول آموزش نظری.

۲ - مؤلفه دوم پرورش عملی می‌باشد.

در رابطه با مؤلفه اول یعنی آموزش نظری بر پایه مبانی تئوریک باید توجه داشته باشیم که خود این مبانی تئوری باید به دو قسمت تقسیم گردد:

اول - مبانی تئوریک فلسفی و اقتصادی و انسانی و تاریخی و اجتماعی حرکت.

دوم - مبانی تئوریک استراتژی در خصوص پرورش عملی تنها بستری که می‌تواند کادرها در آن پرورش عملی پیدا کنند، پیوند و فعالیت در بستر جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی می‌باشد.

بنابراین تکیه صرف بر پرورش نظری کادرها در تشکیلات عمودی بدون پیوند عملی با جنبش‌های سه گانه علاوه بر اینکه باعث تک بُعدی شدن کادرها می‌گردد عامل بحران زائی تشکیلات عمودی می‌گردد همان آفتی که در سال ۵۹ و ۶۰ تشکیلات عمودی نشر مستضعفین گرفتار آن گردید. باید برای پرورش کادرها در تشکیلات عمودی از همان آغاز عضو پذیرفته شده در تشکیلات عمودی را موظف و مجبور به پیوند با زندگی و جنبش‌های سه گانه فوق بکنیم

و عضو جذب شده بداند که معیار ارتقاء و رشد در تشکیلات عمودی قدرت هدایت‌گری او در تشکیلات افقی بر پایه تئوری و برنامه و اتخاذ تاکتیک‌های کنکریست می‌باشد، نه برف انبار کردن مطالب نظری در ذهنش می‌باشد. در سال ۵۹ و ۶۰ اگر معیار اعتلای در تشکیلات عمودی از یک عضو یا هوادار پذیرفته شده نشر مستضعفین سوال می‌کردید، مطمئن باشید در راس هر معیاری برای شما معیار توان نظری و ذهنی و تئوریک صرف و مجرد مطرح می‌کرد حتی اگر آن عضو یک کارگر یا یک دانشجو و... می‌بود اصلاً برای او توان هدایت‌گری جنبش در محل کارش به عنوان یک معیار مطرح نبود.

در همین رابطه بود که یکی از موفقیت‌های بزرگ شریعتی در عرصه پراکسیس اجتماعی این بود که توانست از سال ۴۷ به بعد با پیوند با حسینیه ارشاد از ساختمان حسینیه ارشاد یک تشکیلات سازمان‌گر افقی بسازد، البته ضعف عمده شریعتی در این رابطه این بود که شریعتی بدون تشکیلات عمودی اقدام به ایجاد تشکیلات افقی از حسینیه ارشاد کرد که این خلاء باعث گردید تا هدایت‌گری تشکیلات افقی یا حزب افقی شریعتی تکیه مطلق بر فرد خود شریعتی پیدا کند که این امر بیش از هر کس، خود حاکمیت و دشمن متوجه آن شد و لذا با دستگیری فرد شریعتی کل تشکیلات افقی شریعتی مانند برف آب شد و در زمین فرو رفت و تازه آن زمانی هم که تشکیلات افقی شریعتی توانست در لوای جنبش اجتماعی ۵۷ مادیت خارج پیدا کند به علت خلاء وجودی شریعتی نصیب میوه چینان از راه رسیده غاصب انقلاب گردید. اگر شریعتی از سال ۴۷ به موازات ایجاد تشکیلات افقی توان آن را پیدا می‌کرد که بتواند تشکیلات عمودی هدایت‌گر آن تشکیلات افقی را بر پا کند، قطعاً امروز تاریخ ما اینچنین سیاه نبود که حالا مناظره‌گر آن هستیم. البته مصیبت نشر مستضعفین در سال ۵۹ و ۶۰ عکس مصیبت کار شریعتی بود چراکه مصیبت کار شریعتی آن بود که او تشکیلات افقی داشت و تشکیلات عمودی نداشت و سعی می‌کرد خودش را به عنوان تشکیلات عمودی به صورت ناخواسته و اجباری جا بیاندازد یا اینکه با برپائی کلاس‌های آموزشی گوناگون توسط افراد مختلفی که گاه و بعضاً در یک خط هم نبودند و رویاروی یکدیگر بودند - از کلاس نقاشی گرفته تا کلاس عربی و انگلیسی و قرآن و تفسیر و جامعه‌شناسی والی ماشاء الله از علی خامنه‌ای گرفته تا میرحسین موسوی و دکتر شریعتمداری و توسلی و... - خلاء تشکیلات عمودی خود را پر بکند که البته اگر چه پروژه تشکیلات افقی شریعتی توانست موفق بشود ولی در هر شکلش تشکیلات عمودی شرکت شکست خورد. البته برعکس آن در حرکت نشر مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ اگرچه نشر مستضعفین در حرکت تشکیلات عمودی خود برعکس شریعتی موفق گردید ولی در تشکیلات افقی خود شکست خورد و همین شکست در تشکیلات افقی باعث ایجاد بحران فراگیر در تشکیلات عمودی نشر مستضعفین شد که حاصل این بحران جدای از آن نیروهای نشر که توانستند با هجرت از کشور با بازشناسی و بازیابی و بازسازی حرکت جدید در خارج، خلاءهای گذشته را جبران نمایند و جدای از آن نیروهای نشر که در داخل دستگیر شدند، نیروهای باقی مانده در داخل به موازات فراگیر شدن ابر چریک‌گرایی و فضای اختناق یا پاسیف شدند یا جذب تشکیلات چریک‌گرایی مذهبی شدند.

البته در قیاس بین حرکت شریعتی با حرکت نشر مستضعفین باید بگوئیم که شریعتی موفق‌تر از ما عمل کرد، چراکه از آنجائیکه شریعتی بدون تشکیلات عمودی از تشکیلات افقی آغاز کرد هر چند در ایجاد تشکیلات عمودی شکست خورد ولی همان تشکیلات افقی

اجتماعی به صورت افواهی (شفاهی) بیش از تشکیلات عمودی پیشگام توزیع خبر می‌کنند. بطوریکه اگر مثلاً شما در کنار یک کارگر یا یک دانشجو و... بنشینید و سر صحبت با آن‌ها باز کنید خواهید دید که بیش از شما هم از اخبار گروه اجتماعی که متعلق به آن می‌باشد مطلع است و هم بیش از شما به توزیع آن اقدام می‌کند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که خودآگاه سازی خبری به صورت مکانیکی و منحصر به فرد نمی‌تواند ایجاد حرکت بکند و برای اینکه آگاه سازی خبری بتواند باعث حرکت در گروه‌های اجتماعی بشود، باید فرآیندهای دیگری را طی کند، که آنچنانکه مطرح کردیم عبارتند از آگاه سازی تئوریک و آگاه سازی تشکیلاتی.

در خصوص آگاه سازی تئوریک باید بگوئیم که همین آگاه سازی تئوریک هم دارای مؤلفه‌های مختلفی می‌باشد از مؤلفه تحلیلی گرفته تا مؤلفه تبیینی که در مؤلفه تحلیلی ما بر پایه همان اخبار به تحلیل می‌پردازیم و با انتقال این تحلیل‌های خبری سطح آگاه سازی خبری را ارتقا می‌دهیم. در عرصه مؤلفه تبیینی ما جدا از اینکه از تحلیل‌های سیاسی به ارائه برنامه و تئوری اجتماعی و اقتصادی می‌پردازیم و می‌کوشیم که در عرصه مکتب و مذهب با زبان مکتب و مذهب، حرف و خواست تاریخی و اجتماعی و سیاسی این گروه‌های اجتماعی را مطرح کنیم، از بعد از این فرآیند است که پروسه آگاه سازی تئوریک عمودی پیشگام وارد فرآیند نهائی خود می‌شود که همان فرآیند آگاه سازی هستی اجتماعی یا آگاه سازی تشکیلاتی گروه‌های مختلف اجتماعی می‌باشد. در این مرحله است که آگاه سازی وارد فرآیند حرکت آفرین و جنبش ساز خود می‌شود و لذا صورت کاملاً کنکریک و مشخص به خود می‌گیرد.

ادامه دارد

#### بقیه از صفحه ۲۰

ه - وظیفه حکومت برپائی عدالت در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و... می‌باشد نه اینکه بخواهد با حکومتی کردن دین یا دین حکومتی برای خود دکانی جهت استثمار، استعمار و استعباد توده‌ها فراهم بکنند.

و - همه شاخه‌های عدالت به هم رابطه تنگاتنگ دارند با نابود شدن یک شاخه آن شاخه‌های دیگر عدالت هم از بین خواهد رفت.

۶ - خطبه ۱۵ - نهج البلاغه شهیدی - صفحه ۱۶ - «فَإِنَّ فِي الْأَعْدَلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقٍ عَلَيْهِ الْأَعْدَلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ - موضوع عدالت آنچنان گنایش و گسترده‌گی دارد که اگر کسی برای او عدالت سخت باشد جور و ستم اجتماعی بر او سخت‌تر خواهد بود.»

آنچه از این بیان امام علی می‌توان دریافت اینک:

الف - به علت گستردگی عدالت در عرصه مؤلفه‌های گوناگون آن همه قشرهای جامعه به جز طبقه صاحب قدرت در سه شکل آن از آن بهره‌مند می‌شوند

ب - اگر اجرای عدالت برای یکی از گروه‌های اجتماعی که جزو طبقه حاکم قدرت نیست سخت گردد، باید مطمئن باشد که برای آن گروه اجتماعی جور طبقه حاکمه سخت‌تر خواهد بود.

ج - در دیسکورس نهج البلاغه علی اصل عدالت هم در برابر جور و هم در برابر ظلم قرار دارد، آنجا که عدالت در برابر جور قرار دارد دلالت نفی ستم اقتصادی بر جامعه می‌کند ولی زمانی که عدالت در برابر ستم سیاسی و فرهنگی قرار داشته باشد این ستم به صورت ظلم مطرح می‌شود.

ادامه دارد

را که توانست به راه بیان‌دازد به صورت موجی روبرو شد بعد از او در سطح جامعه عمل کرد و عامل تکوین جنبش اجتماعی ضد استبدادی سال ۵۷ شد که خلا تشکیلات عمودی او و خلا وجودی خود او باعث گردید تا غاصبین بر پایه تشکیلات سنتی روحانیت به عنوان تشکیلات عمودی بتوانند موج سواری کنند و جنبش اجتماعی ضد استبدادی سال ۵۹ و ۶۰ را در سیطره هژمونی سیاسی و تشکیلات و فقهی خود در آورند. اما نشر مستضعفین از آنجائیکه در سال ۶۰ تنها با یک تشکیلات عمودی فارغ از تشکیلات افقی روبرو بود لذا به موازات متلاشی شدن تشکیلات عمودی نشر در سال ۶۰ در داخل فقدان تشکیلات افقی باعث گردید تا حرکت دو ساله نشر نتواند مانند حرکت شریعتی به صورت یک جنبش در آید، بنابراین پیوند بین تشکیلات عمودی و افقی در تکوین حزب سازمان‌گر به عنوان یک امر استراتژیک و ضروری می‌باشد که بدون آن نه امکان تکوین یک حزب عمودی سازمان‌گر (البته حزب عمودی ساختمانی و سازمانی بدون تشکیلات افقی امکان پذیر می‌باشد) وجود دارد و حتی چنین حزبی اگر هم ساخته شود یک حزب عمودی ساختمانی و یا حزب عمودی سازمانی خواهد بود که تنها عملکردش به جای هدایت‌گری و برنامه دهی و آگاه سازی تئوریک جنبش‌های سه گانه باید در جهت سهم خواهی یا مشارکت یا آلترناتیو قدرت سیاسی حاکم در آید.

ه - سرپل اتصال بین تشکیلات عمودی و تشکیلات افقی موضوع استراتژی آگاه سازی می‌باشد چراکه نخستین و مهم‌ترین مسئولیت حزب عمودی، آگاه سازی جنبش‌های سه گانه جهت تکوین تشکیلات افقی می‌باشد و بر پایه همین مکانیزم و مضمون آگاه سازی می‌باشد که مضمون حرکتی تشکیلات افقی حاصل می‌شود و علت این امر آن است که موضوع آگاه سازی متفاوت می‌باشد. چراکه آنچنانکه شریعتی می‌گوید: «خود دیالکتیک اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و نژادی و... فی نفسه جنبش ساز و حرکت آفرین نمی‌باشد، بلکه بالعکس این احساس دیالکتیک است که جنبش ساز و حرکت آفرین می‌باشد.» بنابراین تا زمانی که احساس دیالکتیک در بین گروه‌های مختلف اجتماعی حاصل نشود امکان اعتلای جنبش در آن گروه اجتماعی وجود ندارد و در همین رابطه از آنجائیکه بر حسب نوع گروه‌های اجتماعی دیالکتیک‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن‌ها هم به لحاظ عام و گروهی و هم به لحاظ کنکریک متفاوت می‌باشد، لذا آگاه سازی به لحاظ موضوعی اشکال مختلف موضوعی بر حسب گروه‌های مختلف اجتماعی شامل می‌شود. البته آنچه که مهم‌تر از موضوع دیالکتیک جهت ایجاد احساس دیالکتیک است (که عامل اعتلای جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی می‌باشد) مکانیزم انتقال دیالکتیک که همان آگاه سازی می‌باشد، است. چراکه در این رابطه سه مکانیزم قابل طرح است:

۱ - آگاه سازی خبری

۲ - آگاه سازی تئوریک

۳ - آگاه سازی تشکیلاتی می‌باشد

در آگاه سازی خبری ما توسط خبرنامه یا سایت یا روزنامه یا نشریه و... تنها به طرح اخبار دیالکتیک گروه‌های اجتماعی اعم از کارگران ایران و زنان ایران و دانشجویان ایران و... قناعت می‌کنیم و چنین فکر می‌کنیم که خود این طرح اخبار در گروه‌های اجتماعی مخاطب، ایجاد حرکت و باعث اعتلای جنبش می‌شود در صورتی که این موضوع یک تصور غلط می‌باشد چراکه اگر طرح منحصر به فرد اخبار می‌توانست عامل حرکت و اعتلای جنبش بشود، خود گروه‌های

«مانیفست اندیشه‌های نشر مستضعفین - بقیه از صفحه اول»

حافظ:

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند  
تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم  
خوش برانیم جهان در نظر راه روان  
فکر اسب سیه و زین مغرق نکنیم  
شاه اگر جرعه رندان نه به حرمت نوشد  
التفاتش بی صاف مروق نکنیم  
رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم  
سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

بنابراین قبل از اینکه به اصلاح زندگی زمینی انسان و اجتماع و تشکیلات پردازیم موظفیم آسمان دید و نگاه‌های انسان و اجتماع و تشکیلات را اصلاح کنیم و تا زمانی که به اصلاح آسمان نپرداختیم، نباید به تغییر زمین اقدام کنیم. البته نیاز به گفتن ندارد که این تقدم و تاخر، تقدم و تاخر زمانی نیست بلکه تقدم و تاخر ارزشی است و گر نه در بستر رابطه جهان‌بینی با مؤلفه‌های اسلامیات، اجتماعیات، اخلاقیات، سیاسیات و... این تاخر و تقدم هرگز مطرح نیست، چراکه به موازات تغییر بینش در جهان‌بینی و آسمان و نگرش تغییر در روش و در زمین تحقق پیدا می‌کند و به همین علت بوده که پیامبران نهضت تسلسلی ابراهیم خلیل، از ابراهیم تا محمد به مجرد اینکه مبعوث می‌شدند برای تغییر در جامعه ابتدا از آسمان شروع می‌کردند. ابراهیم خلیل قبل از اینکه به سراغ نمود برود با گرز خود به سراغ آسمان توده‌ها یعنی بت‌ها می‌رود و با شکستن آن‌ها در آسمان بینش و نگرش توده‌ها زلزله ایجاد می‌کند، عیسی به جنگ خاخام‌های یهود می‌رود، موسی به جنگ سحر بلعم باعورا، محمد با شعار سه ساله «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» به جنگ تمام «اله»های زمینی می‌رود، چراکه تا آسمان زمین ساز اصحاب قدرت ویران نشود تغییر در جامعه تسلیم قدرت شده ممکن نیست، پس برای هر تغییری در جامعه و تشکیلات و... باید قبل از اینکه بخواهیم با کلاس اخلاق تغییر ایجاد کنیم با تغییر جهان‌بینی و بینش و نگرش آسمان را بر سر، زمین خراب کنیم. کار فلسفیات در اندیشه شریعتی و آرمان و نشر مستضعفین ویران کردن آسمان کاذب بر سر زمین غاصب است.

حافظ:

بیا نال بر افشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلك را سقف بشكافیم و طرحی نو در اندازیم  
شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم  
نسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم  
چو در دستبست روی خوش بزم مطرب سرودی خوش  
که دست افشان غزل خوانیم و پا کوبان سر اندازیم  
صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز  
بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم  
یکی از عقل می لافد یکی طلمات می‌یافتد  
بیا کین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم  
بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما بیخانه  
که از پای خمت ناگه به حوض کوثر اندازیم  
نصیحتی کجاست یاد گیر در عمل ار  
که این حدیث زبیر طریقتم یاد است  
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
چیبست این سقف بلند ساده بسیار نقش  
که این عجزه عروس هزار داماد است  
این چه استقناست یا رب وین چه قادر حکمتست  
صاحب دیوان ما گوئی نی‌داند حساب  
هرکه خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو  
بر در میخانه رفتن کار بکرنگان بود  
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست  
بنده پیر خرابام که لطفش دانهست

خیام:

گر بر فلکم دست بدی چون بزدان  
بر داشتمی من این فلک را ز میان  
از نو فلکی دگر چنان ساختمی  
کازاده به کام دل رسیدی آسان

برای تبیین فلسفیات نشر مستضعفین باید با یک فلش بک تبارشناسانه، سری به فلسفیات اندیشه شریعتی و آرمان بیاندازیم تا ببینیم که در آنجا فلسفیات چه جایگاهی داشته و از چه ضعف و قوتی برخوردار بوده است. برای انجام این مقصود ابتدا به سراغ فلسفیات اندیشه شریعتی می‌رویم در این رابطه به

صورت مقدما اگر بگوئیم که شریعتی نخستین اندیشمندی بود که فلسفیات را از آسمان فلسفه مشرق زمین به زمین آورد،- آنچنانکه سقراط حکمت را در مغرب زمین از آسمان به زمین آورد - سخنی به گراف نگفته‌ایم. چراکه تا قبل از شریعتی فلسفه در مشرق زمین و به خصوص در میان مسلمانان و بالاخص در میان شیعیان حتی در شکل ملاصدرائی، حکیم سبزواری، علامه طباطبائی، شیخ مرتضی مطهری و... آن چیزی جز یک سلسله مباحث تقلیدی فلسفه یونان که صورتی ذهنی و کلی و عام و انتزاعی و مجرد از واقعیت‌ها داشت، نبود. بطوریکه که اگر بخواهیم به فونکسیون تاریخ فلسفه خودمان از فارابی، ابن سینا تا ملاصدرا، حکیم سبزواری، طباطبائی، مطهری و... در زندگی فردی و اجتماعی گذشته ایران زمین پردازیم جز یک سلسله بحث‌های مجرد ذهنی و کلی و تقلیدی از فلسفه یونان قدیم چیزی دستگیر ما نخواهد شد و به همین دلیل است که علامه اقبال لاهوری وقتی می‌خواهد کتاب «سیر فلسفه در ایران» خود را که تر دکترای او می‌باشد، شروع کند این کتاب را با این سوال شروع می‌کند «چرا در مغرب زمین از دوران رنسانس به بعد ما با این همه مکتب‌های رنگارنگ و گوناگون روبرو شدیم، اما در ایران و کشورهای اسلامی فقط با دو مشرب مشخص اشراقی و مشائی یا افلاطونی و ارسطویی؟» پاسخ به این سوال علامه اقبال لاهوری مشخص است چراکه به این علت در فلسفه ایران و مسلمانان و فلسفه شرق کلا به جز دو مشرب افلاطونی و ارسطویی چیزی برای گفتن نداشته و ندارند، این است که در مغرب زمین در بستر دوران رنسانس، فلسفه از دکارت و کانت گرفته تا هیوم و هگل و... همه کوشیدند تا فلسفه را از آسمان ارسطویی و افلاطونی آن به زمین بیاورند و با زندگی و واقعیت پیوند دهند، اما در مشرق زمین هرگز فلاسفه مسلمان و غیرمسلمان یا ایرانی و غیرایرانی به خود این اجازه را ندادند تا از بام ارسطویی و افلاطونی پائین بیایند و به خود جسارت نگرستن به واقعیت بدهند و به همین دلیل بود که شریعتی «فلاسفه را پیروزان تاریخ» می‌نامید. اما در این میان شاید شریعتی نخستین اندیشمندی است که در مشرق زمین میان آسمان و زمین و یا بینش و روش پیوند ایجاد کرد، البته در این خصوص نکته‌ائی که نباید از نظر دور بداریم اینکه موضوع فلسفیات و اندیشه شریعتی مانند دیگر مؤلفه‌ها -که قبلا ذکرش رفت- صورت ثابتی نداشته بلکه بالعکس، دچار یک تحول کیفی شده است، به این ترتیب که شریعتی در مرحله انطباقی حرکتش که «اسلام شناسی» مشهد نماینده این مرحله از حرکت او می‌باشد، می‌کوشید تا به جای فلسفیات به عنوان زیربنای اندیشه و تئوری‌های خود تاریخیات را جایگزین کند و در همین رابطه است که ما در مرحله شریعتی انطباقی هرگز پیوندی بین مؤلفه‌های اندیشه شریعتی پیدا نمی‌کنیم، بطوریکه در کتاب «اسلام شناسی» مشهد میان تاریخیات و اسلامیات و اخلاقیات و اجتماعیات اندیشه شریعتی هیچ پیوند ارگانیکی وجود ندارد بلکه بالعکس، همه این مؤلفه‌ها در «اسلام شناسی» مشهد «شریعتی انطباقی» رابطه مکانیکی دارند اما به مرور زمان به موازات اینکه «شریعتی انطباقی» به طرف «شریعتی تطبیقی» استحاله فکری می‌کرد، فلسفیات جای خود را در اندیشه «شریعتی تطبیقی» پیدا می‌کرد، بطوریکه در «اسلام شناسی» ارشاد که آخرین دستاورد فکری «شریعتی تطبیقی» می‌باشد شریعتی آن قدر به فلسفیات به عنوان جهان‌بینی و زیربنای اسلام تطبیقی یا هندسی خود بهاء و ارزش می‌دهد که بعضی «اسلام شناسی تطبیقی» ارشاد را «اسلام شناسی فلسفی» می‌نامند. البته فلسفیاتی که تحت عنوان جهان‌بینی در «اسلام شناسی» ارشاد این همه اهمیت پیدا می‌کند با فلسفیات مشرق زمین که به قول شریعتی «کار پیروزان تاریخ» می‌باشد، از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد چراکه فلسفیات شریعتی یک مشرب نوین از فلسفه است که در آن به جای

۱. اما در مغرب زمین به اندازه فیلسوف‌های بعد از رنسانس مغرب زمین ما فلسفه و مشرب‌های فلسفی داریم.

سلسله درس‌های اسلام شناسی - درس ششم

## اسلام توحیدی، توحید اسلامی - بخش ۱۶

مقدمه:

این خلدون در مبحث نبوت در کتاب (مقدمه تاریخ العبر) خود دو معجزه بزرگ برای پیامبر اسلام مطرح می‌کند که در طول حیات ۲۳ ساله پیامبرانه‌اش حادث شده است. یکی از معجزات پیامبر اسلام همان معجزه کبیر و کتبی‌اش - قرآن کریم - می‌باشد که وی با نردبان وحی توانست - با زمینی و تاریخی کردن حکمت آسمانی - از این معجزه کتبی خود یک فانوس هدایت و راهنمای همیشگی برای بشریت بسازد؛ و اما معجزه دوم پیامبر اسلام که این خلدون مطرح می‌کند (و تقریباً تا قبل از این خلدون کسی به طرح این معجزه پیامبر اسلام نپرداخته است) معجزه انسانی می‌باشد که در کانتکس جامعه‌سازی یا تکوین مدینه‌النبی محمد مطرح می‌شود؛ که پیامبر اسلام در طول حیات ۲۳ ساله پیامبرانه خود توانست آن را با ایجاد وحدت در بین قبایل وحشی عرب‌های بادیه نشین در عربستان و در راس آن‌ها در شهرهای مکه و مدینه به انجام رساند، یعنی توسط قبایلی که وحشی‌گری و بربریت آن‌ها تا آنجا پیش رفته بود که گاهی به خاطر مکان چرای گوسفند یک قبیله‌ای که به مرتع قبیله دیگری رفته است، چهل سال باهم می‌جنگیدند و خون یکدیگر را می‌ریختند! و این همان موضوعی است که امام علی در دو خطبه نهج البلاغه که در وصف شرایط تاریخی زمان بعثت پیامبر اسلام مطرح می‌کند از آن به عنوان بزرگترین فونکسیون بعثت پیامبر اسلام یاد برده و به تبیین آن در نهج البلاغه - خطبه ۲۶ - صفحه ۸۲ می‌پردازد: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حَجَارَةِ خُصْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمَّ تَشْرَبُونَ الْكَدْرَ وَ تَأْكُلُونَ الْحَشَبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاعَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامَ فِيكُمْ مَنصُوبَةً وَ الْأَثَامَ بِكُمْ مَعْصُوبَةً وَ مِنْهَا فَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ ... - همانا خداوند محمد را برانگیخت تا این که نذیری برای تاریخ و انسان باشد و امینی برای وحی، در حالی که شما ملت عرب بدترین دین و بدترین جامعه را داشتید و غذاهای خشک می‌خوردید و خون یکدیگر را می‌ریختید و ارحام خود را قطع می‌کردید - بت‌ها در شما نصب شده بودند و گناهان مثل دستمال سر شما را احاطه نموده بود.»

این همان موضوعی است که جواهر لعل نهرو در نامه‌هایی که در زندان برای دختر خود می‌نوشت به عنوان یکی از عجایب تاریخ بشریت یاد می‌کند و می‌نویسد که؛ چگونه پیامبر اسلام توانست در مدت کمتر از سی سال از قبایل عرب بدوی و صحراگرد جاهلی و وحشی در بیابان‌های عربستان، جامعه و امتی بسازد که بر تمامی جهان مسلط بشوند و تمدنی به پا کنند که از غرب آفریقا تا جنوب شرقی آسیا گسترش پیدا کند و دو امپراطوری بزرگ جهان یعنی ایران و روم را به زانو در آورد. سوالی که هنوز در تاریخ بشر مطرح می‌باشد آن که؛ چگونه پیامبر اسلام توانست (به قول ابن خلدون و جواهر لعل نهرو) این معجزه دوم خود یعنی «جامعه‌سازی» را به انجام برساند و این قبایل وحشی و بدوی را به آن درجه از رشد و تعالی برساند که از درون خود - مدینه‌النبی - را رویش دهند؟ پاسخ این سوال عظیم و فربه در خود قرآن و در سوره قریش به این شکل مطرح می‌شود: «إِلَافٍ قَرِيشَ - إِبِلَافِهِمْ رَحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ - فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا النَّبِيِّ - الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» برای پیوند و الفت بین قبایل قریش که تا قبل از پیامبر اسلام تنها عامل پیوند آن‌ها فقط کوچ زمستان و تابستان بود، پیامبر اسلام عبودیت به

اینکه مانند فلسفه افلاطونی و ارسطو به تبیین عالم هور قلبانی بپردازد، توحید را از آسمان به زمین می‌کشد و از آن عینکی می‌سازد تا از چشمه‌های این عینک به تماشای جامعه و جهان و تاریخ و انسان بپردازد و اسلامیات و اجتماعیات و کویریات و اقتصادیات همه از پشت این عینک نگریسته شود. اینجا است که فلسفیات در اندیشه شریعتی بدل به نگاه و دیدن می‌شود که بی آن مانند تسبیحی که نخ میانی خود را پاره کرده باشد، تمامی مؤلفه‌های اندیشه شریعتی مانند دانه‌های پراکنده تسبیح درخواهد آمد. بنابراین از نگاه «شریعتی تطبیقی» فلسفیات نوع نگاه به جهان و جامعه و تاریخ و انسان برای بازسازی دوباره جهان و انسان و تاریخ و جامعه است.

در همین رابطه از سال ۵۵ که فاز درونی آرمان شروع شد بر پایه اندیشه «شریعتی تطبیقی» و «شریعتی حزبی» (نه شریعتی آکادمیک یا شریعتی انطباقی)، آرمان کوشید که از فلسفیات به عنوان بینش و نگرش و جهان‌بینی استفاده بکند. در همین رابطه بود که در جزوات «روش در گرو نگرش» یا «دیالکتیک کور و روشن» و یا «پراکسیس اسلام، انسان ساز است یا پراگماتیسم» و... کوشش گردید تا از فلسفیات به عنوان یک عینک، جهت نگریستن به جهان و جامعه و تاریخ و انسان استفاده بشود. اما نکته‌ای که در این رابطه در خصوص فلسفیات آرمان قابل توجه است اینکه در آرمان اگرچه تلاش شد تا با تاسی از «شریعتی تطبیقی» و «شریعتی حزبی» فلسفیات به عنوان شالوده و زیربنای اسلامیات و کویریات و اجتماعیات مطرح گردد، اما در عمل این اتفاق نیفتاد چراکه در عمل با طرح انسان عام و کلی به عنوان زیربنای تمامی اندیشه آرمان، ما از انسان به جای جهان‌بینی یک عینک جهت نگاه کردن به جامعه و تاریخ و طبیعت پرداختیم، اما از آنجائی که این انسان آرمان یک انسان جدا شده از جامعه و تاریخ بود طبیعتاً رفته رفته این اندیشه بوی اندیویدوالیسم و فردیت به خود گرفت و به خاطر اینکه انتزاعی و ذهنی نیز بود، این امر باعث گشت تا به جای اینکه ما انسان را در جامعه و تاریخ و جهان معنی بکنیم، جهان و جامعه و تاریخ را در بستر این انسان انتزاعی و مکانیکی معنی بکنیم که خود این امر ایجاد یک اندیویدوالیسم فلسفی در اندیشه آرمان کرد که بی تاثیر در اندیویدوالیسم تشکیلاتی بحران ساز سال ۵۹ - ۶۰ نبود. به همین دلیل در فاز نشر مستضعفین از سه سال پیش که این فاز را آغاز کردیم کوشیدیم که تا با طرح فلسفیات به عنوان یک نگاه به جهان و تاریخ و انسان و جامعه، تمامی مؤلفه‌های اسلامیات و اخلاقیات و اجتماعیات از این نگاه مورد مطالعه قرار دهیم. در همین رابطه نخستین موضوع که در مبحث فلسفیات نشر مستضعفین مورد تبیین قرار دادیم، مبحث «شناخت» بود که علت اولویت قرار دادن مقوله «شناخت» در مبحث فلسفیات نشر مستضعفین به این دلیل بود که از فلسفیات یک عینک و نگاه جهت تماشای جهان و جامعه و انسان و تاریخ بسازیم تا از زاویه آن عینک به تبیین جامعه و تاریخ و انسان و جهان بپردازیم و در همین رابطه است که مقولات دیگر فلسفی اعم از «خدا»، «تکامل»، «دیالکتیک» و... تبییناتی هستند محصول این عینک و این نگاه، طبیعی است که اگر ما از این نگاه، فلسفیات نشر مستضعفین را تبیین نمایم دیگر جای پیدایش ضعف‌های فلسفیات آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ - ۶۰ باقی نمی‌ماند.

رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

والسلام

۲. البته اینکه نشر مستضعفین هم در این عرصه تا چه اندازه موفق شده است باید صبر کنیم تا تمامی مقولات فلسفی او منتشر گردد و بعد از این انتشار است که می‌توانیم در باب صحت و سقم آن‌ها صحبت بکنیم.

کند که یا بر مثال خودش باشد و یا بر مثال آن خدائی باشد که خداوندان - زر و زور و تزویر- در عرصه جامعه برای تثبیت موقعیت خویش برای او می‌ساختند. وجه فردی آن عین همان مطلبی است که مولوی در داستان موسی و شبان<sup>۲</sup> مطرح می‌کند، در این داستان مولوی ابتدا به تفسیر شکل خدا پرستی چوپان می‌پردازد که در کانتکس جهان بینی چوپانی خود یک خدای شبانی را می‌پرستید، که هم شیر می‌خورد و هم می‌خوابد و هم جامه‌اش کثیف می‌شود و هم لباسش شپش می‌زند و هم... و هم...

دید موسی یک شبانی را به راه	کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجائی تا شوم من چاکرت	چارقت دوزم کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم شپش‌هایت کشم	شیر پیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پایکت	وقت خواب آید بروم جایکت
ای فدای تو همه بزهای من	ای به یادت هی هی و هی‌های من

و موسی در همین رابطه با چوپان گفتگو می‌کند و بر پایه توحید ابراهیمی به تبیین خداپرستی غیر پرسونال (توحید ابراهیمی و تصحیح خدا پرستی پرسونال) شبان می‌پردازد:

با که می‌گوئی تو این با عم و خال	جسم و حاجت در صفات ذو الجلال
شیر او نوشد که در نشو و نما است	چارق او پوشد که او محتاج پا است
دست و پا در حق ما استبایش	در حق پاکی حق آرایش است
لم بلد لم یولد او را لایق است	والد و مولود را او خالق است
هرچه جسم آمد ولادت وصف اوست	هرچه مولود است او زین سوی جوست
زانک از کون و فساد است و مهین	حادث است و محدثی خواهد یقین

چنان که مشاهده می‌کنید خدای چوپان - یا به عبارت صحیح‌تر خداپرستی چوپان- یک خداپرستی پرسونال بود در صورتی که خداپرستی و خدای موسی یک خدای غیر پرسونال - یا خداپرستی اجتماعی- می‌باشد. البته مولوی در تبیین خداپرستی انسان بیش‌تر از محدوده خداپرستی فردی و شخصی نمی‌رود در صورتی که بزرگ‌ترین رسالت انبیاء ابراهیمی مبارزه در جهت تصحیح «خداپرستی اجتماعی انسان» بوده است که حاکمین برای تثبیت و توجیه حاکمیت خودشان - خداوندان زر و زور و تزویر- را بر مردم یک جامعه تحمیل می‌کردند، این مبارزه پیامبران ابراهیمی با خداپرستی اجتماعی تحمیلی خداوندان قدرت که در تاریخ بشر شکل گرفت، به صورت مبارزه با بت پرستی تبلور پیدا کرده است که از ابراهیم خلیل تا پیامبر اسلام ادامه داشت و مهم‌ترین بخش از دعوت پیامبران در «کانتکس مبارزه با بت پرستی» بوده است، بنابراین توحید ابراهیمی که از ابراهیم خلیل تا پیامبر اسلام در تاریخ ادامه پیدا کرده است حرکتی در جهت تصحیح خداپرستی فردی و اجتماعی بشر بوده است و این تعریف از توحید است که تمامی حرکت و هدف بعثت انبیاء ابراهیمی (از ابراهیم خلیل تا پیامبر اسلام) را شامل می‌شود به طوری که می‌توانیم بگوئیم اصلاً هدف انبیاء و در راس آن‌ها ابراهیم خلیل و پیامبر اسلام فقط «توحید» است و تمام مبارزه آن‌ها در جهت تعریف اصل توحید بوده است، آن زمانی که پیامبران ابراهیمی در کانتکس توحید کوشیدند به تصحیح خداپرستی جوامع بشری بپردازند منظورشان این نبود تا به انسان بگویند خداوند یکی است و نه بیشتر! یا بگویند خداوند غیر پرسونال (اجتماعی) است، نه آن چنان که شما می‌گوئید پرسونال (فردی)، یا بگویند این بت‌های کاه گلی و سنگی و خرمائی که شما می‌پرستید خدا نیستند.

آیا پیامبران برای بیان این حرف‌ها لازم بود این همه فداکاری و مبارزه

خدای کعبه را به عنوان عامل وحدت و الفت این قبایل پراکنده عنوان کرد و گفت که این عبودیت پروردگار دو فونکسیون برای آنها به بار آورد؛ یکی عدالت اقتصادی و دیگری عدالت سیاسی بود، که آن‌ها توسط عدالت اقتصادی از گرسنگی نجات پیدا کردند و با عدالت سیاسی از ترس و فشار زمامداران خود رها گشتند. عامل و اهرمی که پیامبر اسلام توانست به توسط آن قبایل بدوی بادیه نشین و جاهلیت عرب را منقلب کند و با آن‌ها اقدام به برپائی یک مدینه‌النبی یا جامعه الگو برای همه تاریخ بشر بسازد «توحید» بود، همان توحیدی که در مدت سه سال در شعار محمد فقط به: «**قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا**» خلاصه می‌شد، و زهره ابن عبدالله در مصاف با رستم فرخ زاد سر فرمانده لشکر ایران در زمانی که رستم فرخ زاد از او پرسید: «شما عرب‌های وحشی و بیابان نشین از حمله به تمدن بزرگ ایران چه آرزویی را دنبال می‌کنید؟ زهره ابن عبدالله در پاسخ به سوال رستم فرخ زاد تمامی توحید را در سه شعار خلاصه کرد و گفت: **بَعَثَ لِنُجْرَجَ الْعِبَادَ مِنَ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ (توحید انسانی) - وَمِنْ جُورِ الْأَدْيَانِ إِلَى الْعَدْلِ الْإِسْلَامِ (توحید اجتماعی) - وَمِنْ ذُلِّ الْأَرْضِ إِلَى عِزِّ السَّمَاءِ (توحید تاریخی).**»

#### ۱ - توحید کلامی - توحید ابراهیمی:

بنابراین پیامبر اسلام با اهرم توحید توانست قبایل بدوی عرب را متحول کند اما کار بزرگ‌تر او تحول خود توحید بود، چراکه موضوع وجود خدا و عبودیت پروردگار امر تازه ای نبود که پیامبر اسلام برای قبایل عرب به ارمغان آورده باشد، کاری که پیامبر اسلام کرد عبودیت پروردگار را در قبایل عربی (که گرفتار خرافات و سنت‌ها و بت پرستی شده بودند) صیقل داد و از صیقل دادن آن در عرصه مبارزه با بت پرستی بود که محمد توانست «درخت توحید را در دل بت پرستی جاهلیت عرب غرس نماید» و بدین ترتیب بود که محمد برای قبایل بدوی عرب‌های عربستان صرفاً حامل و ناقل توحید نبود بلکه مانند ابراهیم خلیل معمار توحید برای بشریت و قبایل عرب بدوی بود. به عبارت دیگر پیامبر اسلام و ابراهیم خلیل برای بشریت موضوع - وجود خداوند در جهان- را نیاوردند، بشریت در زمان ابراهیم خلیل و هم در زمان پیامبر اسلام خدا پرست بودند، حتی چنان که خود قرآن هم در سوره زخرف - آیه ۹ می‌گوید: «**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ**» - و اگر از این‌ها سوال کنید که خالق زمین و آسمان چه کسی است، خواهند گفت خداوند عزیز علیم.»

از نظر قرآن اگر از این مشرکین هم بپرسید که خالق زمین و آسمان چه کسی است نخواهند گفت که این بت‌ها خالق زمین و آسمان هستند، بلکه خالق زمین و آسمان از نظر آن‌ها همان خداوند عزیز و علیم می‌باشد! پس انبیاء برای بشریت خدا پرستی را به ارمغان نیاوردند، بشریت همیشه بدون پیامبران خدا پرست بوده‌اند، آنچه انبیاء ابراهیمی برای بشریت آوردند «چگونگی پرستش خداوند بود» که همان توحید می‌باشد و لذا آنچه در تعریف توحید در همین جا می‌توانیم بگوئیم: توحید عبارت از چگونگی پرستش خداوند است، زیرا بشریت همیشه بر پایه جهان بینی خودش خدا را پرستش می‌کرده است، و همین عینک جهان بینی او در پرستش خداوند باعث شد تا خدائی را پرستش

۱. که به قول فردوسی:

ز شیر شتر خوردن سوسمار	عرب را به جانی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو	تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

۲. در دفتر دوم از مثنوی چاپ نیکلسون در صفحه ۲۴۸ سطر ۱۷۱۷ به بعد



تفسیر سوره انسان یا دهر

## تبیین فلسفی انسان از نگاه وحی و محمد و قرآن

بخش آخر

**ج - رابطه وحی و جهان از نظر مهندس محمد حنیف نژاد:** از آنجائیکه میانی علمی و فلسفی و ایدئولوژیک اولیه شهید مهندس محمد حنیف نژاد و بالطبع سازمان مجاهدین خلق، کتاب - راه طی شده - بازرگان بود که توسط آن مهندس حنیف نژاد سعی می‌کرد تا بر پایه جدا سازی - راه بشر و راه انبیاء - در این کتاب، و مشروعیت بخشیدن به هر دو راه - کتاب و اعتقاد به رابطه تنگاتنگ بین این دو راه در این کتاب، از طریق این اندیشه یک سلاح ایدئولوژیک جهت تدوین استراتژی خود و استفاده از دستاوردهای مبارزاتی نهضت مارکسیستی در جهان، پیدا کند؛ لذا در این رابطه بود که مهندس حنیف نژاد ابتدا با تدوین کتاب - راه انبیاء و راه بشر - که در طول کتاب - راه طی شده - بود، کوشید تا دامنه کتاب راه طی شده را از عرصه - طبیعت - بازرگان به عرصه - جامعه - بکشاند؛ و سپس در عرصه جامعه بتواند به عنوان سلاح ایدئولوژیک و جهت تبیین استراتژی خویش از آن بهره وری کند. غافل از پارادوکسی که برای اندیشه بازرگان در کتاب راه طی شده بوجود آمده است؛ لذا این امر باعث گردید که از آنجائیکه شهید مهندس حنیف نژاد نسبت به این پارادوکس در - راه طی شده - آگاهی نداشت، این پارادوکس ناخواسته به اندیشه اولیه سازمان مجاهدین خلق سرریز گردد.

لذا از آنجائیکه تا سال ۵۳ و به خصوص بعد از شهادت نظریه پردازان و تئوریسین‌های سازمان در بهار سال ۵۱، این پارادوکس در اندیشه مجاهدین از سطح - سوپژکتیو به سوی ابژکتیو - در آمد؛ و توسط این استحاله بود که این عقده ایدئولوژیکی مانند یک سونامی تشکیلات مجاهدین خلق را در عرصه - سوپژکتیو و ابژکتیو - به نابودی مطلق کشانید. البته اولین کسی که بعد از کودتای سال ۵۳ اپورتونیست‌ها به ریشه این کودتا اشراف علمی پیدا کرد، مسعود رجوی در زندان شاه بود، که جهت مقابله با این سونامی عینی و ذهنی، پس از دست یابی به ریشه اولیه آن که همان پارادوکس مطرح شده بود، وارد کارزار علمی شد. که حاصل دستاورد این کارزار علمی و فلسفی او همان - تبیین شناخت - بود که در سلسله سخنرانی‌هایش در نیمه دوم سال ۵۸ و اوایل سال ۵۹ در روزهای جمعه در دانشگاه صنعتی شریف مطرح می‌کرد. که بالاخره از آنجائیکه نظام مطلقه فقهانی پس از استقبال نسل جوان از این کلاس‌ها، توان تحمل سیاسی و اجتماعی و فکری این کلاس‌ها را نداشت، توسط کودتای انقلاب فرهنگی و زیر نظر - جلال الدین فارسی و عبدالکریم سروش - این کلاس‌ها را به تعطیلی کشانید؛ و با اینکه بیش از ۳۰ سال از تعطیلی آن کلاس‌ها می‌گذرد، ولی مجاهدین و در راس آن‌ها مسعود رجوی تا این زمان هیچ گونه قدمی جهت اعتلا و اتمام و اكمال آن کلاس‌ها، و آن اندیشه بر نداشته است. که این امر باعث گردیده تا آن اندیشه در حد ناتمام سال ۵۸ باقی بماند و آن پارادوکس اولیه (بازرگان - حنیف نژاد) هنوز مانند یک استخوان درون زخم باقی بماند؛ و لذا تا این تاریخ مجاهدین خلق نتوانسته اند دامن خود را از پارادوکس اندیشه - راه طی شده - بازرگان پاک کنند. و همین امر باعث شده است تا مجاهدین خلق سعی کنند با دور ساختن هواداران خود از اندیشه و تئوری و نیز، مشغول

کرده و سهمگین‌ترین پراتیک تاریخ بشر را طی کنند؟ واقعا پیامبر اسلام ۲۳ سال مبارزه سهمگین برای آن انجام داد تا به مردم مکه و مدینه و قبایل اطراف بگوید؛ خدا یکی بیشتر نیست و این بت‌های شما خدا نمی‌باشد! اگر هدف پیامبر در همین حد بود نه تنها مردم عادی قبایل عرب حاضر بودند خدای محمد را بپذیرند، بلکه چنان که خود سرمداران شرک هم مطرح می‌کردند و به محمد پیشنهاد دادند، آن‌ها حاضر بودند خدای محمد را به صورت توافقی و در صورتی که پیامبر اسلام با حاکمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن‌ها کاری نداشته باشد، بپذیرند و آن را عبادت کنند! اما مساله اصلی پیامبران ابراهیمی استقرار توحید و تصحیح خداپرستی آن‌ها بوده است، اما کدام توحید؟ آن توحیدی که (برعکس اندیشه مولوی) پیامبران ابراهیمی با تکیه بر آن از تصحیح اجتماعی خداپرستی مردم شروع می‌کردند و در کانتکس توحید اجتماعی کوشیدند تا به تصحیح خداپرستی فردی افراد جامعه بپردازند. به این علت بود که پیامبران ابراهیمی اصل جامعه‌سازی را در دستور کار خود قرار دادند و در بستر «پراتیک جامعه‌سازی» که از نظر پیامبران ابراهیمی انجام آن تنها در کانتکس توحید اجتماعی تحقق پیدا می‌کرد، تلاش می‌کردند تا افراد را به تصحیح خداپرستی خود وادار کنند. به عبارت دیگر نوک پیکان دعوت انبیاء ابراهیمی به طرف توحید اجتماعی با «جامعه‌سازی و امت پروری» صورت می‌گرفت و لذا توحید فردی افراد جامعه نیز در بستر توحید اجتماعی به انجام می‌رسید، از این مرحله به بعد است که - ترم توحید در ترمولوژی انبیاء - دارای معنی می‌شود.

اما توحید در بعد از مرگ پیامبر اسلام نخستین اصلی بود که گرفتار آسیب و آفت‌های اجتماعی و تاریخی گردید، تمامی سرمداران قدرت و به خصوص سلسله بنی عباس به خوبی در یافتند که حیات آن‌ها در گرو استحاله و مسخ توحید است و مسخ توحید از نظر آن‌ها - با ذهنی کردن توحید و بیرون آوردن آن از صحنه انسانی و تاریخی و اجتماعی - ممکن می‌باشد به این ترتیب بود که از اواخر قرن اول هجری علم کلام بوجود آمد که هدف آن مسخ توحید و به ذهنیت کشاندن توحید بود، که این مقصود با شکل گیری - نحله کلامی اشاعره و نحله کلامی معتزله و تثبیت اشعری‌گری - به انجام رسید، از این زمان بود که - توحید کلامی متکلمین - خود را در جایگاه توحید اجتماعی و انسانی و تاریخی محمد جلوس داد! و لذا توحید جامعه ساز پیامبر اسلام که تمامی حرکت پیامبر اسلام بود به صورت یک اصل نظری در کنار دو اصل نبوت و معاد، و یا - چهار اصل نبوت و معاد و عدل و امامت - در آمد و از این مرحله بود که تعریف توحید مسخ شد و توحید دارای تعریف جدیدی گردید که عبارت بود از: «توحید صفاتی، توحید افعالی، توحید ذاتی»، که انجام این توحیدها یک سلسله امور کلامی می‌باشد که توسط متکلمین اشاعره و معتزله به صورت ذهنی و نظری درآمد، به طوری که اثبات و انکار آن هیچ فونکسیون و تاثیر مفیدی به حال جامعه مسلمین نداشت، بدین ترتیب بود که توحید کلامی جایگزین توحید اجتماعی شد و جنگ حیدر و نعمتی متکلمین که آتش به یار معرکه آن‌ها اربابان قدرت در اجتماع بودند (در میان خلفاء عباسی بیش از هر کس مأمون به این امر دامن می‌زد)، جایگزین مبارزه عدالت خواهانه پیامبران ابراهیمی گردید که برای تحقق توحید اجتماعی قیام کرده بودند.

ادامه دارد

کنفرانس میعاد با ابراهیم به انجام آن پرداخت.

**د - رابطه وحی و جهان از نظر روحیون مسلمان (از ابوعلی سینا تا مطهری و طباطبائی):** تبیین رابطه وحی و جهان از نظر این دسته از فلاسفه که از قرن پنجم تاکنون بر عقیده خود پای بندند، بر مبنای فلسفه روح افلاطون یعنی تکیه بر روح افلاطونی در عرصه تبیین رابطه و وحی و جهان می‌باشد. آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم در میان فلاسفه یونان که در پنج قرن قبل از میلاد به سر می‌بردند، افلاطون اولین و بزرگترین فیلسوفی است که دستگاه فلسفی و تبیین فلسفی خود را بر مبنای - پدیده مجرد و ایده‌آلیستی روح - به معنای فلسفی، که امروز ما آن را می‌شناسیم بنا کرد. روح در دستگاه فلسفی افلاطون نقش همه جانبه و کلی دارد، که اگر آن را از دستگاه افلاطون خارج کنیم به مثابه خارج کردن ستون یک خیمه خواهد بود که با این کار کل خیمه فرو خواهد ریخت؛ از نظر افلاطون آنچه در عالم انسانی اصالت دارد فقط روح است، که قبل از خلقت انسان و در عالم مُثل به صورت کلی و مجرد وجود داشته و تمامی اصالت انسان در این عالم توسط آن روح صورت می‌گیرد؛ و حتی شناخت انسان در این عالم به دلیل شناخت آن روح در عالم مُثل می‌باشد، و این روح در این عالم در قفس تن انسان زندانی است و با مرگ انسان این روح از زندان تن انسان آزاد می‌گردد، و به عالم مُثل اولیه خود بازگشت می‌کند. این روح هم دارای خلقت ازلی است و هم دارای عمر ابدی است. بهر حال در دستگاه فلسفی افلاطون آنچه اصالت دارد این روح است که هم در نظام وجود و هم در عرصه انسان تعیین کننده همه چیز می‌باشد.

بعد از افلاطون اگر چه در رابطه با عرصه تاخت و تاز و پروسه تکوینی و دخالت روح در این جهان، از ارسطو تا این زمان تغییراتی صورت گرفته است، ولی روح به عنوان یک دیسکورس فلسفی همچنان بر اندیشه اکثر فلاسفه غرب و شرق حاکم می‌باشد؛ و در عرصه اندیشه‌های مذهبی حتی به صورت اصول اعتقادی در آمده است. بطوریکه در جامعه خودمان اگر کسی امروز با این روح افلاطونی بر خورد کند به معنای نفی کننده معاد و وحی و ملائکه و بالاخره خدا می‌باشد. گرچه در طول ۲۵۰۰ سال گذشته هم از طریق انبیاء الهی و هم از طریق فلاسفه و علما، جنگ همه جانبه‌ای با روح افلاطونی در جریان بوده است، ولی تا این تاریخ این دیسکورس مانند یک بختکی بر اندیشه بشر سوار می‌باشد.

بزرگترین پیامبری که در تاریخ بشر با اندیشه روح افلاطونی به نبرد پرداخت محمد بود که در قرن ششم و بعد از هزار سال که اندیشه روح افلاطونی و ارسطویی به عنوان یک دیسکورس مسلط بر اندیشه بشریت بود، جنگ با روح افلاطونی و ارسطویی را در سه عرصه مختلف "توحید و معاد و نبوت" از سر گرفت. آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم؛ محمد در مبارزه سوبژکتیو و ابژکتیو خود با واقعیت‌های موجود در عصر خود هرگز از آغاز جنگ نفی مطلق نمی‌کرد، بلکه بالعکس سعی می‌کرد با پذیرش قالب آن، محتوی آن را از درون متحول سازد. مثل پدیده حج که در عصر جاهلیت وجود داشت و محمد با حفظ قالب آن محتوای توحیدی خود را درون این قالب جای داد؛ و یا پدیده غسل که یک پدیده عصر جاهلیت بود و محمد در راستای نظافت جامعه قالب این پدیده را حفظ کرد ولی محتوای آن را عوض کرد. یا پدیده ماه‌های حرام که عرب جاهلی جنگ در این ماه‌ها را حرام می‌دانست و محمد این سنت جاهلیت را حفظ کرد و محتوای آن را تغییر داد. از جمله پدیده‌هایی که محمد در مبارزه تئوریک خود با آن به مقابله پرداخت قضیه روح افلاطونی و ارسطویی بود، که محمد در سه عرصه "توحید و نبوت و معاد" خود به مقابله با این دیسکورس پرداخت. اما برخورد و مبارزه محمد

کردن آن‌ها بکار عینی و عملی، نسبت به فونکسیون پارادوکس فوق خود را واکسینه سازند! ولی این راهبرد یک منطق غلطی می‌باشد. چراکه بالاخره اندیشه راه خود را پیدا می‌کند، در آنجاست که سونامی وحشتناکتر از سونامی سال ۵۳ دامن این جریان را خواهد گرفت. آنچه مسعود رجوی در زندان (که نمودار آن آنچنانکه گفتیم جزوات - تبیین ناتمام جهان - می‌باشد)، در جهت حل این پارادوکس در کتاب - راه طی شده - و کتاب - راه انبیاء و راه بشر - حنیف نژاد به کار گرفت، این بود که دستگاه مکانیکی جهان سه عنصری - ذره بی انتها -ی- بازرگان را در عرصه اصل تکامل جهان، به صورت دینامیک در آورد. که البته تا اینجا نشان می‌دهد که مسعود هم پارادوکس را خوب فهمیده و هم اشکال پاسخ بازرگان در - ذره بی انتها - به درستی دریافته است. اما آنچه مسعود را در پروسه تئوریک تبیین جهان بر مبنای اصل تکامل به گل نشانده است و سی سال است که او را پشت درهای بسته تئوریک نگه داشته است و هنوز نتوانسته در ادامه کلاس‌های سالهای ۵۹/۵۸ خود حتی یک نیم قدم بردارد، در صورتی که بزرگترین سیستم‌های تبلیغاتی را در دست دارد، همان عاملی بود که چهار قرن قبل از او ملاصدرا را در عرصه - حرکت جوهری - به گل نشانده. چراکه مشکل مسعود و مشکل ملاصدرا در تبیین جهان اگرچه آشخور آن‌ها متفاوت می‌باشد، ولی دردشان مشترک می‌باشد. زیرا مسعود امروز در عرصه تئوری در همان پله‌ای به گل نشسته است، که چهار صد سال پیش از او ملاصدرا به گل نشسته بود؛ و برای فهم این ادعا سوالی که مسعود در این زمان باید از خود بکند اینکه؛ چرا ملاصدرا در عرصه حرکت جوهری خود توانست وجود طبیعی هستی را تبیین نماید، ولی همین که به عرصه وجود انسانی رسید نه تنها حرکت جوهری را فراموش کرد بلکه مهم‌تر از آن انسان را به صورت خلق دفعی و به شکل اسکولاستیک تبیین کرد، که هیچ سخیت وجودی با حرکت جوهری او ندارد!؟

در عرصه جامعه که اصلاً ملاصدرا خود را درگیر نکرد و سخنی به میان نکشید. بنابراین همان پارادوکسی که ملاصدرا را در آستانه حرکت جوهری و انسان به گل نشانده، مسعود رجوی را هم در آستانه حرکت تکامل و انسان به مدت سی سال است که به گل نشانده است؛ و هرگز امکان خروج آن‌ها از این پارادوکس وجود ندارد! دلیل آن هم این است که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم؛ سه ساحت "وجود طبیعی و وجود فردی و وجود انسانی و اجتماعی" گرچه در عرصه پروس و تکامل وجود حاصل شده‌اند، ولی از آنجائیکه این سه ساحت در عرصه این پروس دارای سه فرآیند مختلفی بوده‌اند که درک این فرآیندها، بازگشت پیدا می‌کند به فهم "خودبزرگی‌های تکامل فردی و اجتماعی انسان" در قیاس با تکامل ساحت طبیعی، که قبلاً در این رابطه به قدر کافی سخن گفته‌ایم. ولی آنچه به اختصار در اینجا باید به آن اشاره کنیم عبارت از اینکه؛ در تکامل طبیعی به علت مکانیزم انطباقی که موجود تابع محیط است، قانونمندی مشخصی حاکم بر این حرکت تکاملی می‌باشد، که با تکامل انسانی و اجتماعی که بر پایه قدرت شناخت پذیری انسان و اراده و آگاهی و انتخاب و قدرت آفرینندگی او در عرصه کار و مبارزه می‌گردد، باعث گردیده تا بر عکس حرکت انطباقی وجود طبیعی، در این مرحله دارای حرکت تطبیقی باشد که متفاوت است؛ و همین تفاوت قانونمندی در فرآیندهای مختلف تکاملی است که باعث می‌گردد تا ما برای تبیین ساحت وجود طبیعی و ساحت وجود اجتماعی و ساحت وجود فردی با یک قانونمندی، گرفتار پارادوکس شویم. که راه حل نجات از این پارادوکس همان راهبرد تئوریکی است که معلم کبیرمان شریعتی بکار گرفت. یعنی از زاویه قانونمندی فرآیند عالی‌تر به تبیین فرآیندهای دانی تکامل بپردازیم. البته بر پایه قانونمندی‌های خاص خویش، آنچنانکه شریعتی در سلسله



اما از اواخر قرن دوم و از قرن سوم به بعد، با حاکمیت بنی عباس بر سرنوشت مسلمانان و از آنجائیکه بنی عباس و به خصوص مامون جهت استحاله وجودی اسلام کوشیدند که، با سرازیر و ترجمه کردن فلسفه یونانی و در راس آنها فلسفه افلاطون و ارسطو، حرکت و دینامیزم اسلام و قرآن را که عامل تحول و پویایی جامعه اسلامی می‌شود، نفی کنند؛ و با ورود اندیشه یونانی از آن زمان بود که اندیشه اسلامی به صورت کلی افلاطون زده و ارسطو زده شد. بطوریکه از قرن پنجم که فلسفه یونانی به عنوان یک اپیدمی توسط ابوعلی سینا و ابن رشد و خواجه نصیر طوسی و... وارد اسلام گردید، تمامی مبانی اعتقادات قرآنی جامعه اسلامی رنگ و لعاب یونانی به خود گرفت. از جمله خود وحی و توحید و معاد بود که توسط دستگاه افلاطونی و روح افلاطونی و ارسطویی کوشیدند، تا وحی محمد و رابطه هدایت‌گری وحی و جهان را تبیین افلاطونی و ارسطویی نمایند؛ و این اندیشه یونانی آنچنان در اندیشه قرآن و محمد نفوذ کرد که حتی فلاسفه‌انی مثل ملاصدرا و ملاحادی سبزواری و... هم که مدعی تبیین فلسفی جهان و وحی از دیدگاه قرآن بودند، در تبیین آیات قرآن مثل آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره مومنون، به خصوص در تفسیر قسمت - ... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ... - که دلالت بر پیدایش حیات در جنین می‌کند، به تبیین روح فلسفی افلاطون و ارسطو از نگاه قرآن پرداختند. که این اندیشه تا عصر ما توسط طباطبائی و مطهری دنبال گردید، که هر دو اینان بر پایه روح افلاطونی و ارسطویی به تبیین انسان و توحید و نبوت و معاد و اصل وحی و ملائکه و... پرداختند.

**۵ - وحی و جهان از نظر قرآن:** آنچنانکه در آیات قسمت سوم سوره انسان مشاهده کردید (و آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم)، از آنجائیکه سوره انسان یک سوره مکی می‌باشد و با توجه به اینکه سوره مکیه قرآن بر پایه استراتژی آگاهی بخش محمد صورت تبیینی دارند، و آنچنانکه مطرح کردیم در این رابطه موضوعات تبیین شده در این سوره به سه قسمت تقسیم می‌شود؛ قسمت اول آن که از سه آیه ۱ تا ۳ تشکیل می‌شود در باب تبیین انسان است. قسمت دوم آن که شامل ۱۸ آیه می‌باشد، یعنی از آیه ۴ تا آیه ۲۲ در باب معاد تبلیغی است؛ و قسمت سوم آن که از ۹ آیه تشکیل می‌شود، یعنی از آیه ۲۳ تا آیه ۳۱ موضوع آن وحی و رسالت محمد می‌باشد. که در اینجا به تفسیر این ۹ آیه می‌پردازیم:

”إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا - همانا ما قرآن را بر تو به صورت تدریجی فرستادیم.“ در اول آیه حرف آن آمده که دلالت بر تاکید دارد، و ضمیر به صورت ”نَحْنُ یعنی متکلم مع الغیر“ بیان شده که دلالت بر این امر دارد که نازل کننده خود خداوند می‌باشد؛ و بالاخره مفعول را به صورت ”تَنْزِيلًا“ آورده که دلالت بر نزول تدریجی قرآن می‌کند. آنچه از این آیه می‌توان فهمید اینک:

۱ - این قرآن موجود به صورت دفعی بر محمد نازل نشده بلکه به صورت تدریجی نازل شده است.

۲ - همین نزول تدریجی این قرآن موجود بوده که عاملی شده تا قرآن به صورت یک پیروسی جهت تکامل محمد و جامعه محمد و در دو مرحله مکیه و مدنیه، در طول ۲۳ سال نزول کند.

۳ - همین نزول تدریجی قرآن موجود بوده که باعث گردیده تا وحی محمد تاریخی بشود که بر عکس وحی موسوی موسی و وحی عیسی عیسی که صورتی پکیجی و فراتاریخی داشته‌اند. بطوریکه اگر بر محمد هم مانند موسی و عیسی وحی به صورت دفعی نازل می‌شد، دیگر امکان تاریخی شدن وحی وجود نمی‌داشت.

با این دیسکورس مانند آنچه فوقاً در باب مبارزه محمد با پدیده‌های سوپرکتیو و ابژکتیو جاهلیت گفتیم، به صورت مستقیم و مطلق نبود. بلکه محمد کوشید توسط همین دیسکورس با حفظ قالب، محتوای آن را توحیدی کند. مثلاً در خصوص خداوند و توحید که از نظر دیسکورس افلاطونی و ارسطویی، خداوند روح مطلق حاکم بر هستی بود، محمد نمایش وجودی خداوند را از صورت روح (که یک سوژه می‌باشد)، به صورت نور (که یک ابژه می‌باشد) درآورد.

”اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - خدا نور آسمان و زمین است. مثل خدا به عنوان نور مانند قندیلی است که در آن قندیل چراغی قرار داده باشند. آن چراغ درون شیشه بلوری قرار دارد که چراغ درون این شیشه بلوری، مانند ستاره درخشانی می‌باشد که این چراغ توسط قندیل‌هایی که از یک منبع روغن زیتون تغذیه می‌کند روشن می‌باشد، آن روغن زیتون منبع چراغ محصول شجره مبارکه زیتونی است که شرق و غرب عالم را پر کرده است. نزدیک است خود این روغن شعله ور گردد در آن صورت نور بر نور حاکم می‌شود. خداوند هدایتگر جهان و وجود با این نور خودش است و این مثالی است برای مردم و خداوند بر کل وجود آگاه و هدایتگر می‌باشد - آیه ۳۵ - سوره نور.“

آنچنانکه در این آیه مشاهده می‌کنید خدای روح افلاطونی و ارسطویی توسط محمد به صورت نور چراغ نفتی درون سوراخ دیوار خانه عرب بادیه نشین در می‌آید که برای مقابله با آن روح افلاطونی صورتی مادی و نزدیک و رئال به خود می‌گیرد. در رابطه با معاد اگرچه نه افلاطون و نه ارسطو به معاد اعتقادی نداشتند، و کلاً معاد ره آورد خود انبیاء الهی بوده است. در این رابطه از آنجائیکه دست آورد انبیاء در دوران تحریف به توسط روحانیون پاسدار آن مذهب، گرفتار زندان فلسفی یونانیان شده بود، لذا پیامبر اسلام برای اینکه معاد قرآن در آینده مانند وحی موسی و عیسی گرفتار روح افلاطونی و ارسطویی نشود، موضوع معاد قرآن را بر پایه ”پراکسیس و عمل و مادیت یافتن عمل انسان“ در دنیا قرار داد؛ و آخرت را ادامه طولی همین کره زمین دانست که در آن اعمال انسان در دنیا مادیت پیدا می‌کند و در آنجا از روح افلاطونی و ارسطویی خبری نیست.

”...يَوْمَ يُنظَرُ الْمُزْمَأُ مَا قَدَّمْت يَدَاهُ... - قیامت روزی است که انسان عمل خود را می‌بیند - آیه ۴۰ - سوره نباء؛“ و یا به عبارت دیگر قیامت روزی است که ”عمل انسان را می‌بیند“ همان عملی که با دو دست خود از دنیا فرستاده‌ای. سومین تحولی که محمد در عرصه مبارزه با روح افلاطونی بوجود آورد، در عرصه نبوت و وحی بود که محمد وحی نازل شده بر خود را یک ابر آگاهی می‌دانست که نه از روح‌های برون از خود، بلکه توسط تجربه درونی از قلب خود و از چشمه‌های شناخت وجود خود، آن را دریافت کرده است. در عرصه فرد انسان محمد تکامل عرضی جنین در رحم مادر و تکامل طولی انسان در رحم تاریخ و کره زمین را که منتهی به پیدایش حیات شده است، این حیات فردی و تاریخی انسان را جایگزین روح مجرد افلاطونی کرد؛ و در رابطه با موجودیت خود روح، محمد فرمان خط قرمز بودن تفکر در آن را صادر می‌کند.

”قُلْ لئن اجتمعت الإنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا - ای محمد از تو در باب وجود روح سوال می‌کنند به آن‌ها بگو از امور الهی است و علم شما در باب آن ضعیف است - آیه ۸۵ - سوره اسری.“

(هُؤْلَاءِ)، صف بندی اجتماعی محمد را در مبارزه اسرایی او در جهت جامعه سازی، موضوع صحبت خود قرار می‌دهد؛ و مراد از کلمه "عاجله" در این آیه، شرایط حال اثمین و کفار را در مکه بیان می‌کند که به شدت نظام اجتماعی ظالمانه خود را دوست می‌داشتند. چراکه پاسدار منافع آن‌ها بود؛ و "یوم ثقیلی" که در این آیه مطرح کرده، مرحله مبارزه و حرکت و جامعه سازی محمد است که تمامی نظام اثمین کافر را برهم خواهد زد. پس "یوم ثقیل" در این آیه، مرحله جامعه سازی محمد است و به همین دلیل است که در این آیه "یوم ثقیل" را با کلمه "وراء" و برای صف کفار و اثم یاد کرده است.

"نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا - ما جامعه را خلق کردیم و جامعه انسانی را محکم بهم پیوند داده‌ایم و هر زمانی که بخواهیم می‌توانیم این جامعه انسانی را مبدل کنیم." در این آیه پس از اینکه به تبیین حرکت تکامل فردی که همان معراج محمد در عرصه پراکسیس عبادت شب و روز است، پرداخت و صف بندی اجتماعی محمد در مرحله جامعه سازی، یا حرکت اسرای محمد مشخص کرد، به تبیین نظام اجتماعی انسان می‌پردازد. که مطابق آن جامعه انسانی یک هویت مستقل و به هم پیچیده‌ای می‌باشد که ورای افراد است و خود دارای نظام خاص خویش در عرصه تحول می‌باشد. یعنی تحول پذیر و تکامل پذیر می‌باشد، که در کانتکس قانونبندی نظام وجود، تحول و حرکت و سقوط می‌کند.

"إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا - این وحی و قرآن برای این جامعه و انسان تذکری است تا به خود آیند. تا راه خود را بر پایه شناخت و انتخاب خود به سوی خدا انتخاب کنند." پس از اینکه در آیه قبل ساختار جامعه انسانی را تبیین کرد و در آیات قبل و در رابطه با شخصیت محمد، ساختار فردی انسان را تبیین نمود، در این آیه به ذکر رابطه وحی با این دو ساختار فردی و اجتماعی انسان می‌پردازد. که فونکسیون قرآن و وحی برای این‌ها فقط ایجاد خودآگاهی در آنها می‌کند، تا خود دست به انتخاب راه بزنند.

"وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا - پس هیچ مشییتی بدون مشیت خداوند نخواهد بود. چراکه خداوند دانا و حکیم است." پس از اینکه در آیه قبل انتخاب راه در عرصه خودآگاهی فردی و اجتماعی را به توسط وحی، به فرد و اجتماع تبیین کرد، در این آیه می‌خواهد به این حقیقت بزرگ تاکید کند که راه و مشیت خواست خداوند جز اجرای همین نظام نیست. به عبارت دیگر مشیت خداوند از کانال نظام این عالم می‌گذرد، نه به صورت راهی منفک از نظام هستی که مخلوق او است.

"يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا - داخل می‌کند در رحمت خود هر که را که بخواهد؛ و برای ظالمین عذابی دردناک مهیا ساخته است)"

در این آخرین آیه از سوره انسان قرآن رابطه وحی محمد با صف بندی اجتماع (که فوقا به صورت ایمان آورندگان و کفار و اثم مطرح کرد) که در پروسه جامعه سازی محمد را تبیین می‌نماید، و آن اینکه آنچنانکه این وحی محمد در عرصه جامعه سازی و برای ایمان آورندگان رحمت می‌باشد، همین وحی محمد در همین دنیا برای ظالمین و کافران به راه محمد، عذاب الیم خواهد بود.

والسلام

۴ - با تاریخی شدن وحی محمد است که قرآن موجود (برعکس تورات و انجیل که کتاب اخلاق و فقه و حقوق می‌باشد) به صورت کتاب راهنمای عمل اجتماعی و انسانی، در هر عصر و نسلی در آمده است که مطابق آن می‌توانیم بگوئیم قرآن می‌تواند در هر عصر و نسلی زندگی کند.

"فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا" حرف - فاء - در اول این آیه می‌فهماند که مطلب این آیه نتیجه گیری از مضمون آیه قبلی که فوقا شرحش رفت می‌باشد. آنچنانکه در شرح آیه فوق مطرح کردیم نزول تدریجی و غیر دفعی قرآن بر محمد باعث گردیده تا قرآن به صورت یک پروسس دارای فرآیند تاریخی برای بشریت و محمد و جامعه محمد در آید؛ و همین امر خود مبین این حقیقت خواهد بود که محمد دیگر فقط به عنوان یک معلم و مرشد نیست، بلکه یک رهبر عملیاتی است که باید وحی نازل شده بر خود را با عبور از جامعه و عصر و نسل خود، و ایجاد جامعه و مدینه، تاریخی کند. اینچنین است که باعث می‌گردد تا تمام فشارهای انجام این کار بزرگ بر دوش محمد، به عنوان فرمانده بزرگ وحی باشد. به این دلیل است که در این آیه محمد را امر به صبر و مقاومت در این راه می‌کند؛ و به محمد امر می‌شود که در عرصه این مبارزه اجتماعی و تاریخی راه خود را از راه اثمان کفور که در سه شکل "قاسطین و مارقین و ناگثین" در هر عصر و نسلی ظاهر می‌شوند، جدا کند.

"وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا - یعنی مداومت کن بر ذکر پروردگارت در تمام زمان اعم از صبح و عصر."

در آیه قبل آنچنانکه دیدیم محمد را امر به صبر و مقاومت در عرصه مبارزه اجتماعی و جامعه سازی کرد، اما در این آیه محمد امر به استمرار شدن وجودی خود می‌کند. چراکه محمد در رابطه با رسالتش دارای دو رسالت می‌باشد؛ یکی رسالت اجتماعی که همان "اسری" می‌باشد و توسط آن محمد دست به جامعه سازی بر پایه وحی خود می‌زند؛ و دیگری رسالت "شدن خودش" می‌باشد، که همان رسالت معراج محمد است. البته این تفکیک میان رسالت فردی و اجتماعی محمد در اینجا فقط برای تبیین موضوع است و گرنه در عرصه عمل و واقعیت جدا سازی این دو امر از یکدیگر هرگز ممکن نیست. چرا که در وجود محمد - معراج محمد در گرو اسری محمد - است؛ و - اسرای محمد در گرو معراج محمد - می‌باشد؛ و بی هر کدام محمد هرگز توان انجام رسالتش را نخواهد داشت؛ و به این ترتیب است که در این آیه در ادامه آیه قبل محمد را امر به انجام - شدن فردی خود - بر پایه پیوند با خدا، که همان معراج می‌باشد، می‌کند.

"وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا - و در شب نیز خدا را ذکر طولانی بکن."

این آیه سوره انسان هم در ادامه آیه قبلی است که محمد را امر به ذکر و پیوند و اعتلای وجودی با خداوند و به طرف خداوند، توسط پراکسیس عبادت می‌کرد. در این آیه بر پراکسیس عبادت در خودسازی در شب‌ها با بیان "طویلا" تاکید بیشتری از روزها می‌کند. چرا که در عرصه فونکسیون پراکسیس عبادت، در خودسازی این حقیقت به اثبات تجربی رسیده که تاثیر پراکسیس عبادت در شب زنده داری، بیش از عبادت روزها می‌باشد. چراکه در شب، انسان به علت قطع رابطه‌های اجتماعی‌اش، بیشتر می‌تواند خودش باشد.

"إِنَّ هُوْلَاءِ يَحْتَوْنَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا - برای اینکه این اثمین و کفار حیات دنیا را دوست دارند و جز برای دنیا عمل نمی‌کنند و مرحله شدیدی که آینده در پیش دارند را می‌سازند." این آیه علت امر و نهی سه آیه قبل را مطرح می‌کند و با اشاره به



## اسلام‌شناسی علی در ترازوی نهج البلاغه

قسمت سوم

### ۴ - علی و عدالت در نهج البلاغه:

آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم، مبانی بسترساز اسلام‌شناسی علی در دوران نزدیک به پنج ساله حکومتش سه اجتهاد در اصول نظری و عملی می‌باشد که عبارتند از:

الف - اجتهاد در اصل عدالت آن هم تبیین اصل عدالت در شش مؤلفه عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی، عدالت اخلاقی، عدالت حکومتی، عدالت حقوقی. که بر پایه این اجتهاد در اصل عدالت امام علی کوشید - تا در ادامه تبیین اسلام‌شناسی پیامبر اسلام که حول محور اصل توحید و شعار «لا اله الا الله» صورت گرفته بود به علت انحرافات تاریخی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و اخلاقی که در طول ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر اسلام جامعه مسلمین گرفتار آن شده بود - که دست به بازسازی اسلام‌شناسی حول اصل عدالت بزنند. همان کاری که امروز جامعه ما نیازمند به انجام آن می‌باشد و «نشر مستضعفین» در این شرایط تاریخی سرلوحه کار خود را انجام این پروژه می‌داند، چراکه از نظر «نشر مستضعفین» در تند پیچ تاریخی فعلی بزرگترین مشکل جامعه امروز ما نقض عدالت در شش مؤلفه حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و حقوقی می‌باشد.

ب - اجتهاد در اصل عملی جهاد توسط لغو فتوحات خارجی که از زمان عمر خلیفه دوم صورت گرفته بود.

ج - اجتهاد در عرصه «اسلام‌شناسی روایتی» که با تحریم احادیث پیامبر توسط عمر و با بازگشایی بی در پیکر عرضه احادیث توسط عمر ابن عبدالعزیز «اسلام روایتی» به صورت یک بحران و معضل در تاریخ «اسلام تاریخی» در آمد که آتش آن امروز هم توسط «اسلام دگماتیسم» و «اسلام اخباری» و «اسلام حوزه» دامن ما را هم گرفته است و باعث شده است تا برای مدت بیش از هزار سال «اسلام تاریخی» را به گل بنشانند، بحرانی که در این زمان تنها با طرح «اسلام‌شناسی تاریخی و تطبیقی» امام علی قابل حل خواهد بود. بنابراین به همان میزانی که در جامعه امروز نیازمند شناخت اسلام‌شناسی تبیین یافته امام علی در بستر اجتهاد در اصل عدالت هستیم، به همان میزان نیازمند شناخت اجتهاد علی در بستر «اسلام روایتی» هستیم تا توسط آن بتوانیم «اسلام تاریخی عدالت‌مدارانه» شش مولفه‌ای امام علی را جایگزین «اسلام روایتی دگماتیسم فقهتی» حاکم بکنیم.

بنابراین هرگز بدون فهم این سه اجتهاد در اصول امام علی امکان کشف و شناخت و فهم اسلام‌شناسی امام علی برای ما وجود نخواهد داشت، چراکه اگر موضوع عدالت را در بستر شش مؤلفه آن که محور اسلام‌شناسی نظری امام علی را تشکیل می‌دهند از نهج البلاغه خارج کنیم، از نهج البلاغه چیزی جز یک مشت کلام ادبی و صحبت‌های بلیغ باقی نمی‌ماند. آنچنانکه اگر اصل اجتهاد عملی امام علی در اصل جهاد خلیفه دوم و لغو استراتژی فتوحات خلیفه دوم و لغو استراتژی اسلام شمشیری و اسلام تحمیلی و اسلام اجباری را در نظر نگیریم،

هرگز نمی‌توانیم به سیاست عملی امام علی در دوران ۴ سال و ۹ ماهه و تبیین جنگ‌های ثلاثه جمل، صفین و نهروان و علل شکست او در برپائی مدینه النبی پیامبر یا جامعه عدالت‌مدارانه مورد اعتقاد او دست پیدا کنیم. بنابراین برای فهم اسلام‌شناسی عدالت‌مدارانه شش مولفه‌ای امام علی باید نخست به این سوالات پاسخ دهیم که:

چرا امام علی ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر اسلام، نجات اسلام و مسلمین را در گرو تبیین نظری و عملی اسلام‌شناسی در چارچوب اصل عدالت تشخیص داد؟

در ثانی چرا امام علی در جهت تحقق اصل عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی، عدالت اخلاقی، عدالت حقوقی و عدالت حکومتی کوشید تا اصل جهاد خلیفه دوم را مورد بازسازی و بازشناسی مجدد قرار دهد؟

برای پاسخ به این دو سوال بهتر است که قبل از هر چیز ببینیم که امام علی در نهج البلاغه اصلا اصل عدالت را چگونه تبیین و تعریف می‌کند:

۱ - حکمت شماره ۴۳۷ - نهج البلاغه - جعفر شهیدی - صفحه ۴۴۰ - «و سئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ عَلِيٌّ (ع) الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَانِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا - شخصی از امام علی در بابت رابطه عدل و جود سوال می‌کند که کدامین بهتر است: امام در پاسخ سوال آن شخص می‌فرماید: عدل یعنی هر چیزی را در جایگاه خود قرار دادن در صورتی که جود عبارت است هر چیز را از جایگاه خود خارج کردن و در همین رابطه عدل دارای یک مشخصه همگانی و اجتماعی و انسانی می‌باشد در صورتی که جود یک امر فردی است و به این دو دلیل عدل از جود برتر می‌باشد.» آنچه از این تعریف امام علی از عدل فهمیده می‌شود اینک:

اصل عدالت در اسلام‌شناسی علی فقط یک اصل کلامی و عام فلسفی - آنچنانکه متکلمین اشعری مشرب در طول چهارده قرن گذشته اعتقاد داشته‌اند نیست تا بخواهیم در چارچوب مجرد و ذهنی اینکه آنچه خداوند می‌کند عدل است نه آنچه عدل است خداوند می‌کند با محدود کردن اصل عدالت هیچگونه فونکسیون عملی برای آن قائل نباشیم - امام علی در این تعریف از عدالت خود، عدالت را یک اصل کلامی نمی‌داند تا مجبور باشد مانند متکلمین، عرفا، فلاسفه و... اشعری مشرب آن را با صفات خداوند تبیین نماید و در همان محدوده نظری آن را تمام کند، بلکه بالعکس در این تعریف از عدالت، امام علی اصل عدالت را یک اصل فرادینی می‌داند که جهان، جامعه، اخلاق، انسان و وجود در چارچوب آن اصلا معنی پیدا می‌کنند.

۲ - خطبه ۱۳۱ - نهج البلاغه شهیدی - صفحه ۱۲۹ - «هِيَاهُ أَنْ أَطَّلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ أَوْ أَقِيمَ إِعْوَاجَ الْحَقِّ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا إِتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نَظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ خُدُودِكَ - هیاهات که من بخواهم با یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی را از عرصه حق راست نمایم - بار خدایا تو می‌دانی که حرکت ما به خاطر کسب قدرت و ثروت نبود بلکه تنها می‌خواستیم: الف - دینت را بر پا بداریم ب - اصلاحات اجتماعی بر پا کنیم ج - ایمنی برای بندگان مظلومت به ارمغان آوریم د- ایده‌های تعطیل شده‌ات را اجرا کنیم.» آنچه از این کلام امام فهم می‌شود اینک:

رابعا: عدالت سیاسی بستر ساز عدالت اقتصادی است یعنی تا زمانی که در یک جامعه عدالت سیاسی بر پایه آگاهی و انتخاب توده‌ها استقرار پیدا نکند، امکان استقرار عدالت اقتصادی وجود ندارد.

خامسا: عدالت سیاسی بستر ساز عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی می‌باشد و تا زمانی که عدالت سیاسی در خدمت برپائی عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی نباشد امری دروغ و فریبنده می‌باشد.

۵ - نامه ۵۳ به مالک اشتر - صفحه ۳۲۵ - نهج البلاغه شهیدی - «ثُمَّ اِعْلَمْ يَا مَالِكُ اَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ اِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا ذُلٌّ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَ جَوْرٍ - ای مالک آگاه باش که من تو را به بلادی می‌فرستم که قبل از تو داستان عدل و جور بر تاریخ آن‌ها رفته است - وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَنِمُ اَكْلَهُمْ - ای مالک مبادا مانند حیوان درنده به جان توده‌های مصر بیافتی و استثمار آنان را مغتنم شماری - فَاِنَّهُمْ صُنْفَانِ اِمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ اِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخُلُقِ - ای مالک با عینک انسانی به مردم نگاه کن نه با عینک دین، چراکه مردم مقدم و اول یا در خلقت انسانی برادر تو هستند و موخر بر آن یا در دین برادر تو می‌باشند - اَحَبُّ الْأُمُورِ اِلَيْكَ اَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ اَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ اَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ فَاِنْ سَخَطَ الْعَامَّةُ يُجْحِفُ بِهِ رِضَى الْخَاصَّةِ وَ اِنْ سَخَطَ الْخَاصَّةُ يُغْفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ - ای مالک سرلوحه بر نامه‌ات عدالت قرار بده و در راه برپائی عدالت منافع خواص و آفازدها را فدای منافع مردم بکن - ثُمَّ اِخْتَرُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ اَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيْقُ بِهِ الْأُمُورُ وَ لَا تَمَحَّكُهُ الْخُصُومُ وَ لَا يَتِمَّادَى فِي الرِّزْلَةِ وَ لَا يَحْصُرُ مِنَ الْفَقْرِ اِلَى الْحَقِّ اِذَا عَرَفَهُ وَ لَا تُشْرَفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَ لَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ اَقْصَاهُ وَ اَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَ اَخَذَهُمْ بِالْحَجِجِ وَ اَقْلَهُمْ تَبْرًا بِمِرَاجِعَةِ الْخُصَمِ وَ اصْبِرْ لَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ وَ اصْرَمْ لَهُمْ عِنْدَ اِتِّضَاحِ الْحُكْمِ - ای مالک برای اجرای عدالت حقوقی و دوری بین مردم افضل‌ترین مردم را برای این کار انتخاب کن کسی که دشواری کارها او را زمین گیر نمی‌کند و کشمکش دادخواهان او را وادار به عکس‌العمل نمی‌کند و به جای همه جانبه‌نگری او را گرفتار سطحی‌نگری نمی‌کند در شبهه‌ها درنگ می‌کند و در اقامه دلیل و برهان توانا می‌باشد و در دادخواهی صبور است - وَ اِنْ اَفْضَلَ فُرَّةَ عَيْنِ الْوَلَاةِ اِسْتِقَامَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ - برترین چشم روشنی فرمانروایان برای مردم استقرار عدالت در آن کشور است.»

آنچه از این قسمت‌های نامه امام علی به مالک اشتر می‌توان نتیجه گرفت اینک:

الف - عدالت دارای مؤلفه‌های مختلفی است که شامل عدالت حقوقی، عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت اخلاقی و... می‌باشد.

ب - برای اینکه مالک در مأموریت خود موفق گردد، باید سر لوحه خود، موضوع عدالت در عرصه‌های مختلف آن قرار دهد.

ج - عدالت اجتماعی تنها با عینک انسانی قابل تحقق می‌باشد نه با عینک دینی.

د - دین یک موضوع اجتماعی است و هرگز نباید فرهنگ و دین مردم را مالک به صورت حکومتی درآورد.

ه - وظیفه حکومت برپائی عدالت در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و... می‌باشد نه اینکه خواهد با حکومتی کردن دین

اولا: هدف حرکت و نهضت خودش را، برپائی عدالت می‌داند.

ثانیا: در راستای برپائی عدالت، قبول بیعت و حکومت کرده است.

ثالثا: هدف از قبول حکومت، کسب قدرت و ثروت نمی‌داند.

رابعا: برپائی عدالت و دین خدا و احکام اسلام تنها در بستر اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ممکن می‌داند.

۳ - خطبه ۳۴ - نهج البلاغه شهیدی - صفحه ۳۵ - «أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَاَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيِّنِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا - ای مردم شما بر من حقی دارید و بعد از آن من بر شما حقی، حق شما بر من این است که: الف - دائما شما را نقد کنم. ب - عدالت و مساوات را در عرصه تقسیم بیت‌المال بر پا کنم. ج - بر پایه آگاهی جهل شما را از بین ببرم. د - تربیتان کنم تا آگاهانه عمل بکنید.»

آنچه از این کلام امام فهمیده می‌شود اینک:

اصل عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت حقوقی دارای مقدماتی است که تا زمانی که این مقدمات در یک جامعه تحقق پیدا نکند امکان برپائی عدالت اجتماعی در آن جامعه نیست. به عبارت دیگر از نظر امام علی عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی و عدالت حقوقی در یک جامعه یک میوه‌ای نیست که بالبداهه مانند مائه قوم موسی بخواهد از آسمان به زمین بیآورد، بلکه نتیجه‌ای است که پس از یک سلسله بسط‌سازی حاصل می‌شود که این مقدمات عبارتند از:

الف - نقد مستمر خود مردم و جامعه توسط پیشگام

ب - تزیق مستمر آگاهی توسط پیشگام به جامعه

ج - نهادینه کردن آگاهی در جامعه و مردم

۴ - خطبه ۳ - صفحه ۱۱ - نهج البلاغه شهیدی - «أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْخَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ اِلَّا اَيُّقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبَ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ اَحْرَهَا بِكَاسٍ اَوْلِيهَا...» و نامه ۵۴ - صفحه ۳۴۱ - «أَمَا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ وَ اِنْ كَتَمْتُمْ اَنِّي لَمْ اُردِ النَّاسَ حَتَّى اَرَادُونِي وَ لَمْ اُبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَ اِنْ كُنْتُمْ مِمَّنْ اَرَادُونِي وَ بَايَعُونِي وَ اِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تَبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَ لَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ...» - به خدائی که دانه را درون خاک شکافت و حیات را آفرید اگر: الف - این حضور به فشرده مردم نبود ب - و خداوند مسئولیت مقابله با سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان را بر دوش پیشگامان و آگاهان جامعه نگذاشته بود، افسار حکومت را رها می‌کردم و هرگز مانند گذشته زیر بار این مسئولیت نمی‌رفتم - شما می‌دانید که برای حکومت هرگز من به سراغ مردم نرفتم بلکه بالعکس، این مردم بودند که به سراغ من آمدند و شما هم مانند آن مردم بودید که همراه مردم برای انتخاب من به سراغ من آمدید و آنچنانکه مردم به خاطر قدرت و ثروت من را انتخاب نکردند شما نیز باید این چنین کنید.»

آنچه از این بیان امام علی فهمیده می‌شود اینک:

اولا: مسئولیت حرکت پیشگام فقط بر پایه برپائی عدالت یا مقابله با سیری ظالم و گرسنگی مظلوم تعریف می‌شود.

ثانیا: هرگز هدف پیشگام نباید کسب قدرت باشد.

ثالثا: حکومت برای علی تنها بر پایه انتخاب توده‌ها ممکن می‌شود نه انتصاب آسمانی.

